

از لغو احکام کارگران هفت تپه تا آزادی کلیه زندانیان سیاسی!

بعد از آنکه پایگاه خبری قوه قضائیه جمهوری اسلامی، شامگاه شنبه سوم خرداد از "عفو" و تخفیف مجازات ۳۷۱۲ محکوم از جمله شماری از "متهمان امنیتی" خبر داد، فرزانه زیلابی، وکیل کارگران هفت تپه، روز یکشنبه چهارم خرداد ماه لغو محکومیت پنج ساله موکلان خود را تأیید کرد. کمپین "دفاع از بازداشت شدگان هفت تپه" نیز اعلام کرد، اسماعیل بخشی، علی نجاتی، محمد خنیفر، مرضیه امیری، عاطفه رنگریز، ندا ناجی، لیلا حسینزاده و سهیل آقازاده در میان این افراد قرار دارند. سپیده قلیان، از مدافعان پیگیر جنبش کارگری که به جرم حمایت از اعتراضات هفت تپه به ۱۸ سال حبس محکوم شد و هم اینک به قید وثیقه یک میلیارد و پانصد میلیون تومانی بیرون از زندان است حکم محکومیتش لغو نشده است.

دادگاهی کارگران هفت تپه و تعدادی از مدافعان پر شور جنبش کارگری یکی از جنجالی ترین پرونده های دادگاه های قوه قضائیه رژیم بود. دادگاه ضد انقلاب جمهوری اسلامی در نیمه دوم شهریور ۱۳۹۸ اسماعیل بخشی نماینده کارگران نیشکر هفت تپه را به ۱۴ سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق و محمد خنیفر، کارگر دیگر نیشکر هفت تپه را به ۶ سال حبس و سپیده قلیان و چهار تن دیگر را که در ارتباط با اعتراضات هفت تپه دستگیر شده بودند را هم به ۱۸ سال زندان محکوم کرده بود. در آن زمان سران رژیم جمهوری اسلامی خواستند با صدور این احکام سنگین و ضد انسانی جنبش کارگری و آزادیخواهی در ایران را مرعوب کنند. اما جامعه ایران نه تنها مرعوب نشد، بلکه استقامت این عزیزان در زندان و اعتراضات

جنبش خودمدیریتی کارگران در هفت تپه و سراسر ایران



علیه حکومت "چوبه دار و اعدام" باید ایستاد!



چهره های ماندگار:

لنین، اندیشه ی سیاسی و استراتژی (۳)



سوسیالیسم بدیل رهایی بخش مردم استعمار شده و ستمدیده!



گفتمان سوسیالیستی! فرصت ها و موانع!

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

اعتراضات توده ای علیه ساقط کردن هواپیمای مسافربری اوکراینی و دروغ پردازی سران رژیم حول آن، شکست مفتضحانه در نمایش انتخاباتی مجلس یازدهم، درماندگی در مقابله با بحران کرونا و تداوم اعتراضات کارگری و توده ای در دل این بحران، توازن قوا را بازمه به نفع جنبش کارگری و توده ای تغییر داده است.

در این شرایط بدون تردید لغو احکام زندان فعالین کارگری هفت تپه و بازداشت شدگان اول ماه مه دستاورد مبارزات خود کارگران و همه انسان های آزاده و محصول توازن قوای کنونی است. رئیسی و خامنه ای

جلاد سرانجام زیر فشار جنبش کارگری و جنبش آزادیخواهانه در ایران به لغو این احکام ظالمانه تن دادند. لغو این احکام را باید به همه این عزیزان و بستگان آنها و جنبش کارگری و آزادی خواهی شادباش گفت. اما نباید فراموش کرد که هم اکنون صدها نفر دیگر از زنان و مردان آزاده، صدها نفر از فعالین جنبش کارگری، فعالین جنبش معلمان، فعالین جنبش دانشجویی، تلاشگران جنبش رهائی زنان، فعالان دفاع از محیط زیست و بازداشت شدگان خیزش آبان در زندان و زیر احکام سنگین و یا حتی اعدام قرار دارند.

از نظر کارگران کمونیست هیچکس را نباید به جرم مبارزه برای حقوق خود، به جرم اعتراض علیه فلاکت و ستمگری های موجود، به جرم داشتن عقیده مخالف و انجام فعالیت سیاسی بازداشت و زندانی کرد. اگر قرار است کسی در کنج زندان ها باشد، این عاملین وضع موجود هستند که باید به زندان بروند، یعنی خامنه ای، روحانی، رئیسی و دیگر سران جمهوری اسلامی، همان کسانی که فرزندان مردم را به زندان و زیر شکنجه می برند، همان کسانی که جگر گوشگان مردم را می کشند و در گورهای بی نام و نشان دفن می کنند، کسانی که کولبران را به گلوله می بندند، یعنی آنان که ثروت جامعه را به غارت می برند و این بار عظیم رنج و محرومیت و بی حقوقی را بر مردم تحمیل کرده اند. باید از لغو احکام کارگران هفت تپه تا آزادی کلیه زندانیان سیاسی مبارزه ادامه یابد. باید با مبارزه انقلابی کارگران و توده های ستمدیده بساط رژیم دین و سرمایه جمهوری اسلامی، این حکومت ترور، زندان و شکنجه، برچیده شود و در فردای پیروزی، آزادی های بی قید و شرط سیاسی به عنوان جزئی از منشور انقلاب، به نیروی قیام کنندگان در سراسر کشور اعلام و اجرا گردد.



و نفرت و انزجار عمومی از این احکام رژیم را به وحشت انداخت. پرونده هفت تپه به یک محصنه برای قوه قضائیه رژیم تبدیل شد. تحت فشار اعتراضات کارگران و افکار عمومی وزیر کار رژیم در نامه ای به رئیس قوه قضائیه "احکام سنگین علیه کارگران نیشکر هفت تپه را شوک آفرین خواند". همزمان گروهی از اصلاح طلبان حکومتی و وزیر وزرای سابق نیز برای فریب مردم با اشاره به جای خالی دادرسی عادلانه در صدور سنگین ترین مجازات ها برای فعالان کارگری، دانشجویی، مدنی و رسانه ای، اعلام کردند که: "احکام اخیر موجب جریحه دار شدن افکار عمومی

شده اند و قوه قضائیه باید شرایط مناسب رسیدگی و تجدیدنظر را فراهم آورد تا ضمن اعاده ای حقوق نادیده گرفته شده این شهروندان، وجدان عمومی به عادلانه بودن رویه قضایی حکم بدهد."

اما به رغم این اعتراضات و محصنه ای که سران رژیم بدان گرفتار آمده بودند، دادگاه تجدید نظر ضد انقلاب رژیم جمهوری اسلامی در نیمه دوم آذرماه در استان تهران احکام هفت تن از متهمان پرونده اعتراضات مجتمع صنعتی نیشکر هفت تپه و دو تن از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر را صادر و آنان را در مجموع به ۴۵ سال زندان محکوم کرد. بر اساس احکام صادر شده از سوی این بیدادگاه، اسماعیل بخشی و محمد خنیفر از کارگران نیشکر هفت تپه، سپیده قلیان از تلاشگران و فعالین جنبش کارگری، امیرحسین محمدی فرد سردبیر نشریه گام، ساناز الهیاری، عسل محمدی و امیر امیرقلی از اعضای تحریریه این نشریه و همچنین عاطفه رنگریز و مرضیه امیری، دو تن از بازداشت شدگان تجمع روز جهانی کارگر هر یک به پنج سال حبس محکوم شدند.

بیدادگاه ضد انقلاب جمهوری اسلامی در شرایطی این احکام سنگین را علیه فعالین جنبش کارگری و مدافعان آن صادر کرد که جنبش کارگری و آزادیخواهی در ایران خیزش سراسری و انقلابی آبان ماه را نیز تجربه کرده و رژیم سراسیمه شده بود. در حالی که جنایات و سرکوب های خونین علیه توده های محروم بپا خاسته و کشتار بیش از هزار تن از مبارزان پرشور، زخمی کردن صدها تن دیگر و دستگیری بیش از هفت هزار نفر از این مبارزان نتوانسته بود جامعه را مرعوب کند، رژیم با صدور احکام سنگین علیه کارگران هفت تپه و بازداشت شدگان روز جهانی کارگر می خواست از فعالین جنبش کارگری زهر چشم بگیرد و نشان دهد که اعتماد به نفس خود را از دست نداده است. اما بعد از خیزش آبان، ادامه مبارزات کارگران، تحرک پرشکوه جنبش دانشجویی در شانزدهم آذر،

تماس با
کمیته تشکیلات دلائل کشور
حزب کمونیست ایران

h.faaln@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با
کمیته تشکیلات
دلائل کومه له (تکلیف)

takesh.komalah@gmail.com

عباس منصوران

«هفت تپه از آن ماست و خودمان تولید و فروش و توسعه و مالکیت و همه چیز آن را کنترل خواهیم کرد!»



جنبش خودمدیریتی کارگران در هفت تپه و سراسر ایران

دیدار که با فشار کارگران انجام می‌گرفت و تلاش نمایشی رژیم که با حضور اطلاعات سپاه و نمایندگان سرمایه‌داران، انجام گرفت، محمد خنیفر شکنجه شده اما سربلند و سرفراز نیز برای تکمیل سناریو حکومتی به قوه قضاییه آورده شده بود. حضور این نماینده کارگران، بی آنکه فرصت و اجازه سوء استفاده از حضور خود به دستگاه سرکوب بدهد، خود گویای هراسی است که حکومت اسلامی را سراپا فراگرفته است. یوسف بهمنی که ماهیت ضدکارگری «شورای اسلامی کار» را در عمل تجربه کرده بود، در گفتگو با خبرنگاری وابسته به سپاه «ایرنا پلاس» و فادارانه از زبان کارگران هفت تپه سخن گفت و گوشه‌ای از نمایش دستگاه سرکوب حکومتی را چنین برملا کرد: «اول ذکر کنم که ما به‌عنوان فعال کارگری دعوت شدیم و فعال کارگری هستیم، اما جزو شورای اسلامی کارگری نیستیم...» فراخواندن دوباره‌ی شورای اسلامی کار در سال ۹۷ در برابر مجمع نمایندگان کارگران هفت تپه، یک کودتای حکومتی بود. بهمنی، چنین می‌افزاید: «پیش از تشکیل این شورا، ما مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه را داشتیم و از هر بخش که بخش‌های وسیع و بزرگی هم بود، نماینده‌ای در این مجمع به رأی کارگران حضور داشت.» این فعال کارگری در همین مجال کوتاه، تمامی ماهیت ضدکارگری شورای اسلامی کار را از سویی و در سوی دیگر، ماهیت کارگری و پیشتاز مجمع نمایندگان کارگران را بازگو می‌کند. او ماهیت کودتایی شورای اسلامی کار را اینگونه نشان می‌دهد: «ما مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه را داشتیم و از هر بخش که بخش‌های وسیع و بزرگی هم بود، نماینده‌ای در این مجمع به رأی کارگران حضور داشت. پس از اعتصابات سال ۹۷ که بازداشت‌ها و سرو صدای زیادی نیز اتفاق افتاد، مسئولان شهری فشار آوردند که شورای اسلامی کار را تشکیل بدهیم و ما نیز به رغم مخالفت‌های فراوان همکاری کردیم.» (۱) این کارگرفعال، تجربه شوراهای اسلامی را اینگونه آشکار می‌سازد: «چون آنها می‌گفتند این شورا به مصونیت داشتن فعالان کارگری و رسمی شدن فعالیت‌ها کمک می‌کند. اما متأسفانه بعد از مدتی دیدیم که برای همان شورای اسلامی

را اجرا کرده بود. در آن برهه، اصلاح‌طلبان امروزی، در شمار موسوی خوئی‌ها، موسوی تبریزی‌ها، علیرضا محجوب‌ها، علی ربیعی‌ها، خط امامی‌ها و... کشتار دهه ۶۰ را فرماندهی می‌کردند. اینان در دهه ۷۰ «استمرار طلبانی» شدند که پروژه خاتمیسم را مدیریت و اجرا کردند. رئیس، در نقش رئیس قوه قضاییه حکومت سرمایه، باید نقش محلل را بازی کند و تا اگر مجالی برای ادامه حکومت بماند، در «شورای رهبری» و یا خود به تنهایی از سوی باند سپاه به جانشین رهبری نشانیده شود. این محلل، نیاز به آن دارد تا حافظه تاریخی جامعه و به ویژه طبقه کارگر و میلیون‌ها تن از خویشان و بازماندگان و نسل کشتارهای دهه ۶۰ را از یادها و اسناد بزدايد و یا همانند سند جنایت علیه بشریت در خاوران، آن گلزار را زیر خاک ببوشاند. و هیئات که جغرافیای پهناور این جنایت را نمی‌توان با هیچ نیرویی از گستره زمین در زیر خاک پنهان کرد. کشتار کارگران و شکنجه‌ها و شوهای تلویزیونی و اعترافات زیر شکنجه‌ی اسماعیل بخشی‌ها، خنیفرها و سپیده قلیان‌ها و آن ترفندهای رنگ‌باخته‌ی آیت‌الله رئیسی‌ها به ویژه در فرماندهی سرکوب‌های گرگ منشان‌ی خیزش تهی دستان در دیماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ و مقاومت کارگران در هفت تپه، پولاد اهواز، هپکو - آذربایجان، پتروشیمی و... نشان دادند که جنبش کارگری در سراسر ایران از خاک خونین نیرو می‌گیرد و بر خاسته است.

دیدار روز نهم اردیبهشت ۹۹ و در آستانه‌ی اول ماه مه، روز جهانی همبستگی و مبارزه طبقه کارگر، ابراهیم رئیسی در حضور دستیاران امنیتی و پاسدار نظام، با برخی از کارگران در کاخ خویش، نشانه‌ی بن بست و درماندگی و در همانحال بحرانی حکومتی است که هنوز به کاربرد تقیه یعنی فریب مذهبی کارگران امیدوار است. به گزارش خبرنگار ایلنا (خبرگزاری حکومتی) «روز ۹ اردیبهشت سال جاری نشست هم‌اندیشی رئیس قوه قضاییه با تولیدکنندگان و فعالان کارگری برگزار شد. به دعوت قوه قضاییه، «یوسف بهمنی» و «محمد امین آلکنیر» از کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه و «محمد خنیفر» از کارگران اخراجی این شرکت، حضور داشتند». در این

در روزهای اخیر به ویژه با هرچه بیشتر به بن رسیدن فریبکاری‌ها، سرکوب‌ها، شکنجه‌ها و شوهای تلویزیونی باندهای حکومتی، از دیدار نفر دوم باندهای حکومتی و از «عفو» کارگران و چند تن از پشتیبانان جنبش کارگری شنیده می‌شود. هرچند، این دستاورد در نتیجه نیروی طبقاتی کارگران به دست آمده، اما حاکمیت می‌کوشد تا با مانور رئیسی آن را به نام خود جا می‌زند. تاکتیک جابجایی مهره‌ها، با جابجایی ابراهیم رئیسی از آستان قدس رضوی این بزرگترین مرکز استثمار و سرمایه در خاورمیانه، زیر فرمان و مالکیت ولی فقیه و شرکاء، به ریاست قوه قضاییه حکومت سرمایه‌داران به جای صادق لاریجانی کلید خورد. صادق لاریجانی با از دست دادن امید خویش برای جانشینی ولی فقیه، سید ابراهیم رئیسی را در برابر خود دید. وی که همراه برادران دیگرش از جمله علی لاریجانی در راس قوه قانون‌گذاری و دو سه برادر دیگر که به وزنه‌ای در برابر خامنه‌ای تبدیل شده بودند، با حکم حکومتی، بیش از ۶۳ حساب بانکی خود را زیر بغل زد و به رهبری «مجمع تشخیص مصلحت نظام» اسلامی گسیل شد تا به همراه علی و دیگران، رفته رفته به حاشیه بروند. رئیسی، که گزینه اول باند سپاه و خامنه‌ای برای جانشینی ولی فقیه بود، با تعویض عبا و نعلین خون آلوده از کشتارهای ده‌ها هزار نفره دهه‌ی شصت و هزاران نفره زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، فریب و سرکوب طبقه کارگر را به‌عنوان مهمترین هدف حاکمیت، وظیفه گرفته بود. رئیسی از روز ۲۲ بهمن ۵۷ در سن ۲۰ سالگی در قتل گاهای انقلاب اسلامی و در مهمترین حساس‌ترین مراکز صنعتی و اعتراض، مانند تهران، خوزستان، کرج و قزوین و... نقش دادستان و قاضی را ایفا کرده بود. او بیست ساله بود که به عنوان دادیار کرج به دستگاه قضایی حکومت اسلامی وارد و چند ماه بعد دادستان کرج شد. ابراهیم رئیسی، پس از پیشبرد وظایف قتل‌عام، همراه با فرماندهی کشتار و شکنجه در دیگر شهرها، سرانجام در سال ۱۳۶۴ به تهران فراخوانده شد تا جانشین دادستان تهران شود و کشتارهای ده‌ها هزار نفره دهه‌ی ۶۰ را در تهران به پیش برد. او در تابستان ۱۳۶۷ در نقش دادستان، فرمان قتل عام زندانیان سیاسی امام

کار موانع بسیاری از طرف مسئولین ایجاد شد به عنوان نمونه، محمد خنیفر را بکلی از شورا اخراج کردن و برای برخی دیگر از اعضای فعال شورا پرونده درست شد. در نهایت چند نفر از نمایندگان کارگری از این شورا یا اخراج شدند و یا خودشان به دلیل ناکارآمدی شورا استعفا دادند. در نهایت شورا با ورود اعضای علی‌البدل و با پنج نفر تشکیل شد. خروج نمایندگان فعال کارگری مثل محمد خنیفر، امید آزادی و چند تن دیگر از شورا و جایگزین شدن اعضای علی‌البدل باعث شد که این شورا اعتبار خود را در بین کارگران از دست بدهد.

یوسف بهمنی ادامه داد: «در دیدار با آقای رئیسی درباره بازگشت به کار تعدادی از کارگران هفت‌تپه مانند اسماعیل بخشی، محمد خنیفر، ایمان اختری و ... صحبت کردیم، زیرا به ناحق اخراج شدند. آنها تنها سعی می‌کردند صدای رسای کارگران هفت‌تپه باشند... وی اعلام کرد علیرغم «عفو رهبری» این «مسئولان شهری سعی ندارند نسبت به بازگشت به کار آنان کاری انجام دهند و عزم و اراده‌ای در مسئولان شهر و استان برای حل این مشکل مشاهده نمی‌شود».

برای شناخت، ماهیت شوراهای اسلامی بدون شک برای کارگران سراسر ایران از همان روز فرمان اشغال خانه کارگر به فرمان آیت‌الله بهشتی که از سکوی نماز جمعه‌ی تهران صادر شد و علی‌ریبعی (بازجو عباد) سید حسن صادقی‌ها و سهیلا جلودارزاده‌ها، علیرضا محجوب‌ها، حسین کمالی‌ها و... دیگر لمپن‌های چماق‌دار آن حمله خونین بودند، آشکار بود. نیازی به رفتن به درون نبود، و کارگرانی مانند خنیفر که برای آگاهی دیگر کارگران از ماهیت ضد کارگری شورای اسلامی، نام و اعتبار خویش را به گرو گذاشت، در همان روز نخست در برابر نمایندگان حکومتی و در محاصره کارگزاران و جاسوسان رژیم در هفت‌تپه، شجاعانه به افشاگری پرداختند. توهم امکان فعالیت و «آگاه‌گری» طبقاتی، در شوراهای اسلامی کار و «استحاله‌پذیری» آن از وزارت اطلاعات و خانه‌کارگر و کارگزاران ایدئولوژیک سرمایه و مبلغینی همانند «حسین اکبری» سرچشمه می‌گیرند. حسین اکبری که پیوسته در کنار «استمرار طلبان» حکومتی، بر طبل شوراهای اسلامی کار می‌نوازد، بیهوده می‌کوشد، جانبداری خود را از شوراهای اسلامی را به گردن نبود «بیداری طبقاتی» کارگران بیافکند. تبلیغ «استحاله‌پذیری» شوراهای اسلامی کار، از سوی حسین اکبری، به مانند تبلیغ استحاله

پذیری ماهیت استثمارگرانه سرمایه‌داری و غریزه و طبیعت گرگ است.

جمع نمایندگان کارگران نیشکر هفت تپه آبان و آذر ماه ۱۳۹۶، پرشورترین اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری و کارگران به پاخاسته مجتمع نیشکرهفت تپه را سازماندهی کرد. سه شنبه ۱۱ دی‌ماه ۱۳۹۷، رئیسی دلخوش از سرکوب کارگران، کارگزاران استانداری و فرمانداری و وزارت کار را همانند توپخانه به پشتیبانی فرستاد تا به کمک دو سه عنصر دون‌پایه عضو اطلاعات به نام «نماینده کارگران» در شورای اسلامی، انتخابات شورای اسلامی کار هفت تپه را برگزار کنند. این نمایش، با بای‌کوت کارگران همراه بود و رژیم ۸ نفر به عنوان عضو اصلی و ۶ نفر به عنوان علی‌البدل برگزید.

در پی آمد این دسیسه‌ی شکست خورده علیه مجمع نمایندگان و همانند کودتای در نطفه خفه شده و تدارک دیده شده علیه سندیکای شرکت اتوبوسرانی واحد تهران و حومه بود که احمد شجیراتی، معاون اداره کار و رفاه اجتماعی استان خوزستان به خبرگزاری کار ایران (ایلنا) - (خانه کارگر) اعلام کرد که کارگران معترض از این پس می‌توانند مطالبات خود را از مسیر "شورای اسلامی کار هفت تپه" پیگیری کنند. هم‌زمان با اجرای شیخون "شورای اسلامی کار هفت تپه"، یک مقام ارشد اداره کار استان خوزستان اعلام کرد "مجمع نمایندگان"، دیگر تشکل مورد قبول کارگران هفت تپه، "روال قانونی" را طی نکرده است.

در شرایطی حکومتی که ترور و جنایت علیه بشریت گوشه‌ای از پرونده کیفری اوست، در میان هزاران زندانی سیاسی درون زندان‌ها و یا با وثیقه‌های سنگین و شمشیر جلاخان بر گردن در زندانی به وسعت ایران، مدعی «عفو» ۴-۵ کارگر و پشتیبانان کارگران می‌شود که اتهامی جز درخواست دستمزدهای رپوده شده، بازگشت به کار، برکناری اسد بیگی‌های وابسته به باندهای حکومتی در مالکیت هفت تپه و اداره هفت تپه به دست کارگر نداشته‌اند. جای جلا و قربانی در حکومت اسلامی در ایران، پیوسته در این ۴۰ سال جابجا می‌شود. رژیم هراسیده است، موضوع عقب نشینی و اعلام آزادی کارگران مدت‌هاست روی دست حکومت اسلامی مانده است. هفته تپه، یک مجتمع ساده کارگری نیست، سرزمینی است گسترده با صدها هزار کارگر و زحمتکش، با اعضا خانواده، به هم پیوسته در خوزستان، با همبستگی طبقاتی، عرب خوزستانی، فارس و بختیاری و لرستان و... را به هم گره زده است.

در شرایطی خبرگزاری میزان وابسته به قوه

قضاییه در حالی به «عفو» جمعی از محکومان امنیتی از جمله تعدادی از دانشجویان، برخی کارگران هفت تپه و چند نفر بازداشت شدگان روز کارگر» اشاره می‌کند که هیچ نامی از این «تعداد» برده نشده است. فرزانه زیلابی وکیل کارگران هفت تپه بدون آنکه ابلاغی از رفع حکم زندان اسماعیل بخشی، علی نجاتی و محمد خنیفر را در دست داشته باشد، تنها با حدس و گمان از احتمال برداشتن حکم کیفری آنان خبر می‌دهد.

شاکی کارگران هفته تپه و آن همه زندان و شلاق، امید اسدیگی دلال باندهای حکومتی وابسته به روحانی-جهانگیر بود. اسدیگی یکی از شرکای باند روحانی بود که هفته تپه را با یک حکم دولتی به چنگ گرفت. با یک پروژه دولتی زیر نام «خصوصی‌سازی»، که چیزی جز همان «خصوصی» سازی (شرکای دولتی و باندهای سپاه، بیت‌رهبری) نبود، در مهرماه سال ۱۳۹۴ مجتمع نیشکر هفت‌تپه به دو شرکت پیمانکاری «ژئوس» و «آریاک» واگذار شد. این پروژه، ادامه‌ی همان سیاست برجیدن چوب‌بست‌های تولیدهای بومی بود که باید به سود دلان کالاهای مصرفی که همه از باندهای حکومتی بودند به ویرانسازی کشاورزی، کارخانه‌های قند، سیمان، شکر و بافندگی‌ها ادامه می‌یافت. هفت‌تپه نیز، باید به همان سرنوشتی دچار می‌شد که کارخانه قند دزفول و کاغذسازی که یک‌سال بعد از واگذاری تعطیل و صدها کارگر اخراج شدند تا به لشکر بیش از ۱۰ میلیونی کارگران بیکار پرتاب شوند. به این‌گونه است که بنا به آخرین آمار، شمار حاشیه‌نشینان را افزون بر ۳۸ میلیون اعلام کرده‌اند. با نزدیک به ۸ میلیون تهیدست و گرسنه‌گانی که شناسنامه‌ای ندارند.

مسئولان «سازمان خصوصی‌سازی»، این تعطیلی بقایای تولید داخلی را به سود دلان و سلطان‌های شکر، قیر، خاک، سکه طلا، فوتبال و... با واگذاری نیشکر هفت‌تپه به بخش خصوصی (اسد بیگی‌ها) آن را در «راستای سیاست‌های اصل ۴۴ نظام و به نفع کارگران» دانستند. سازمان خصوصی‌سازی در سال ۲۰۱۶، صد در صد سهام مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه را به شیوه باندها همانند واگذاری هپکو، پولاد، و... به دو جوان ۲۸ و ۳۱ ساله واگذار کرد، اسدیگی یکی از آن دو بود که فقط با ۶ میلیارد تومان پیش‌پرداخت، مالک شرکتی شدند که تنها یک قلم از دارایی‌های آن، ۲۴ هزار هکتار زمین مرغوب بود و نزدیک به یک میلیارد دلار وام گرفتند و ارز به حساب خود ریختند، زمین‌ها را قطعه قطعه فروختند و هفت تپه را به خاک سیاه نشانندند.

سال ۱۳۸۶ تا ۹۷ را به هم بافته و مونتاژ کرده و دیداری در کافه‌ای در دزفول را «خانه‌ی تیمی» نشان دادند و با بیش از صد فلاش و چهارگوش و سه‌گوش و بیضی و... اسامی افراد و سازمانی که همه با هم متناقض و ناهمخوان، تنها به درد بی درمان ذهن‌های کودکان بسیجیان و سربازان گمنام و بدنام امام هم نمی‌خورد. تمامی آنچه که این پیشاهنگان طبقه کارگر پیش از دستگیری، زیر شکنجه، و پس از آن با افشاگری و به میدان مبارزه خواندن حکومت به پیش بردند، برخوردار از ارزشی تاریخی و کارساز در مبارزه طبقاتی و دستاوردی بزرگ به شمار می‌آیند. فریاد بخشی بر سکوها، در اتاق شکنجه در دستگیری دوباره و اکنون زیر شکنجه، فریاد کارگران است. او دستمزد‌های پرداخت نشده کارگران را درخواست می‌کند، فساد حکومتی بر سکوی کار و باندهای حکومتی را انگشت نما می‌سازد، کارگران سراسر ایران را به همبستگی و خودمدیریتی شورایی فرامی‌خواند، برای دانشجویان و آموزگاران پیام همبستگی می‌فرستد، زنان کارگر و آزاده را در کنار خود دارد، جهانیان را به سکوی هفت تپه فرامی‌خواند و حکومت و دسیسه‌های سرمایه‌داران را انگشت نما می‌سازد، اعتصاب و اعتراض را فریاد می‌زند، پیش‌تاز کارگران است در خیابان‌های شوش و هفت تپه را جهانی می‌سازد و در برابر شکنجه‌ی دختر انقلاب، سپیده، سینه سپر می‌کند، آیا یکی از همین «جرم»ها کافی نیست تا آیات خدا برای شکنجه‌اش شلاق کنند؟ اسماعیل بخشی که هنوز پس از دو ماه دچار توهم و بی تاب و گاهی کشش به سوی خودکشی دارد، تنها قربانی این دهه نیست. اسماعیل بخشی، همراه با... و پولادهای اهواز، عسلویه، دانشجویان «گام» و پرونده‌ی هفت تپه، از همان لحظه دستگیری، تمامی روش‌های ۴۰ ساله را تجربه می‌کنند بسیاری از کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز، آموزگاران، رانندگان، دانشجویان و زنانی که اینک اسیر پنجه‌های مرگ اسلامی -حکومتی و یا گذرا آزاد شده‌اند، روش سوم شکنجه دهه ۹۰ را تجربه کرده و می‌کنند. آنچه که تا کنون اسماعیل بخشی بر سکوهای جنبش کارگری به پیش برده، کاری‌ست کارستان! او درفش کبفرخواست ۴۰ ساله علیه حکومت اسلامی را برافراشت و به شایستگی وظیفه‌ای تاریخی پیش‌تاز طبقه را به پیش برد. و آنچه که سپیده ... به ویژه لحظاتی

می‌گیرد، از کمون پاریس و شورا‌های کارگری طبقه کارگر انقلابی سالهای ۶-۱۹۰۵ در مسکو و پتروگراد و از شوراها و کمیته‌های کارخانه در ماههای انقلابی ۱۹۱۷ در انقلاب کارگری، از شورا‌های تورن ایتالیا، برلین، گلاسکو و...، از خصلت و ماهیت شوراگرایانه‌ی طبقه کارگر.

اسدبستگی سرمست از پیروزی، در میان پاسداران و حراست حکومتی، به کارخانه آمد و کارگران را تهدید کرد. شورای اسلامی این بازوی ایدئولوژیک سرمایه، جز به کمک چند مزدور ۵ نفره تنها کاریکاتور رهبران حکومتی را به نمایش می‌گذاشت.

در همان روزها در نوشتار پیرامون پروژه سند سوخته‌ی حکومتی، اشاره کردیم که: «اسماعیل بخشی قربانی و قهرمان روش شکنجه با روان گردان‌ها شده با ترکیب شکنجه‌های گوناگون در جدالی دردناک بین مرگ و زندگی به تهران آورده شد تا در برابر تلویزیون شکنجه، به نفی شورا و خواست خودانگیخته کارگران بگوید. تمامی باندهای حکومتی، از پیشوا گرفته تا مجلس اسلامی، وزارت اطلاعات، سازمان اطلاعات سپاه، امامان و تمامی نیروهای سرکوب حکومتی بسیج شدند تا چهره‌های جنبش کارگری با شکنجه‌های تا مرز مرگ را در دی‌ماه ۹۸ به زانو درآورند. تمامی دستاورد رژیم در این مبارزه طبقاتی با شکنجه بخشی و سپیده قلیان و علی نجاتی برای ساختن یک مستند سوخته، سند یک درماندگی و شکست مفتضحانه حکومت سرمایه‌داران بود. پخش اعتراضات زیر شکنجه قهرمانان هفت تپه، سندی جز درماندگی رژیم و رذالت رهبران حکومت اسلامی را به نمایش نمی‌گذاشت...»

هر آنچه پیشاهنگان هفت تپه، زیر شکنجه در «مستند سوخته» بر زبان راندند نه از جایگاه مبارزاتی و ارزش‌های انسانی‌اشان کوچکترین خللی وارد می‌آورد نه تن سپاری و نه جرمی به شمار می‌آید. ... وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه، در یک درماندگی و شکست، به گونه‌ای مسخره، با سراسیمه‌گی نمایشنامه‌ای از

کارگران نیشکر هفت‌تپه در سه سال گذشته بیش از ۶۰۰ بار در اعتراض به شرایط گذران زندگی مرگ آور خویش، اخراج کارگران، قراردادهای کاری موقت و سفید امضا که هر ۸۵ روز باید تمدید شود و بدون هیچ پشتوانه‌ی حقوقی و شرایط سخت کاری به همایش، اعتراض، سفر به تهران در برابر مجلس اسلامی و...برخاسته، اما هیچ پاسخی جز گاز اشک آور و بازداشت و شکنجه و نگرفته‌اند. در برابر چنین شرایطی بود که در سال ۱۳۹۷ اسماعیل بخشی، کارگر هفت تپه، از میان کارگران برخاست و اعلام خودگرانی و اداره شورایی کارخانه کردند. اسماعیل بخشی، روز ۱۷ آبان سال ۹۷، آمادگی کارگران برای اداره کارخانه به صورت «خودگرانی» و یا «اداره شورایی» را کرد. او بر سکوی هفت تپه در میان کارگران، اعلام کرد: «کارگران جمع شده‌اند تا بگویند، «بخش خصوصی دیگر جایی در اینجا (نیشکر هفت‌تپه) ندارد» و با اعلام برکناری باند اسدبستگی و دیگر کارگزاران «اداره کامل به دست کارگران» دانست و افزود: «ما آلترناتیویمان شورایی و جمعی است. یعنی اینکه اداره هفت‌تپه کامل دست کارگران بیافتد، خود کارگران کمیته تشکیل بدهند و خودگران کارخانه را اداره کنند.» و اینکه باید تمام کارها باید «از صفر تا ۱۰۰ زیر نظر شورا‌های کارگری باشد. دولت اگر خواست بیاید، بیاید، اما اگر تولیدی صورت گرفت، حق ندارد سود تولید را ببرد، سود مال کارگران است». کارگران گزینه شورایی خود را اعلام کرده بودن. این یک رخداد تاریخی بود.

اسماعیل بخشی به همین جرم دستگیر شد، اما خواست و گزینه‌ای شورایی را نمی‌توانستند دستگیر کنند. اسماعیل بخشی در شهریور ماه ۱۳۹۸ در دادگاه انقلاب اسلامی، در تهران پس از شکنجه‌های شبانه روزی در خوزستان، و تهران، به ۱۴ سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد. در همین بیدادگاه انقلاب اسلامی بود که ۹ کارگر هفت تپه به زندان‌های بیش از ۵ سال و هر کدام به ۷۴ ضربه شلاق محکوم شدند. حکومت اسلامی، دهها تن از کارگران هپکو و آذرباب و فولاد و صد‌ها آموزگار و کارگر و زنان پیش‌تاز و آزادیخواه به‌پاخاسته در سراسر ایران را به گروگان گرفتند تا در برابر گزینه مرگ و سکوت یکی را انتخاب کنند. آنان در برابر حکومت، با سرفرازی سکوت را، مرگی ننگین اعلام کردند و از پشت دیوارهای بتونی، فریاد زدند. شورا از سرشت طبقه کارگر سرچشمه



اتهام «سردستگی سازمان یافته اخلال در نظام ارزی و پولی کشور از طریق قاچاق عمده ارز و معاملات غیرمجاز ارزهای دولتی» و «آلوده کردن مسئولین» و به گفته نماینده دادستان باین واقعیت که در میان سران حکومتی «هر کسی را در هر مقامی می‌توان خرید!» در دره‌ی گرگ‌ها، حکومت ناچار شده یکی از کارگزاران خود را



پیش از دستگیر دوم در روز یکشنبه سی‌ام دیماه به همراه برادرش، در ۱۱ دقیقه و ۴۰ ثانیه با جهانبان در میان گذاشت (۲) سندی تاریخی و محکومیت رژیم است که در نقش شیاد و ابلیس، قهرمانان انقلاب کارگری و جنبش کارگری - سوسیالیستی را در برابر دارد. (۳)

حکومت سرمایه اینک در گرداب بحران سیاسی و اقتصادی و ورشکستگی، امید اسد بیگی و یکی از همدستانش را باید قربانی کند. کمتر از دو سال از آن اعتراض‌های پرشکوه می‌گذرد که این دلال حکومتی، به «اتهام رشوه و فساد مالی» همانند چند سلطان جزء جلو دوربین‌های می‌آورند.

قربانی کند و فساد نهادینه خود را به چند فرد که در تصفیه‌های درونی و مافیایی، تنها خرده سلطان‌های گوناگون محدود کند. این نمایش، درسکوی هفت تپه، هیچ تماشاچی نخواهد داشت. اسد بیگی شاید که همانند وحید مظلومین، سلطان سکه که وزن سکه‌هایش را هنگام دستگیری در آبان ماه ۹۷ افزون بر دو تن گزارش دادند، پس از واریز کردن میلیاردها سرقشاش، به دستور رئیسی به حساب‌های بیت رهبری و شرکا واریز کند و یا برای در راز ماندن نام همدستان، به دار کشیده شود، و یا با میانجیگری پدرخوانده‌های مافیا، در کنار بابک زنجانی در زندان بماند.

نیشکر هفته تپه، تنها نیست، شهر هفت تپه و شوش و دانیال به تنهایی نزدیک به ۴۰۰ هزار جمعیت و خوزستان و تهران تمام ایران را هفت تپه‌های کارگران به همراه دارد. حکومت به وحشت افتاده است. مجمع نمایندگان یا کمیته‌های کارخانه و یا شورا یا هر نامی که اراده مستقیم نیروی کار را به سوی خودمدیریتی تبلیغ و ترویج کند و به آزمون گذاشته و بگذارد، در ماهیت رویکردی یکسان دارند. این پاسخ کارگران است:

«هفت تپه از آن ماست و خودمان تولید و فروش و توسعه و مالکیت و همه چیز آن را کنترل خواهیم کرد!»

۲۹ ماه می ۲۰۲۰

۱. <https://www.ilna.news>

بخش - کارگری - ۹/۱۰۸۵۰۸۵ - در - دیدار - نمایندگان - کارگران - هفت - تپه - با - رئیس - قوه - قضاییه - چه - گذشت

۲. <http://www.bbc.com/persian/iran-۶۶۹۳۷۴۷۵>

۳. عباس منصوران، جهان امروز، ارگان سیاسی حزب کمونیست ایران، ۲۱ ژانویه ۲۰۱۹

کارفرمای خصوصی این شرکت (که هیچگاه خصوصی نبود) پیش از این مشاور معاون حقوقی رییس جمهوری و همچنین وکیل برادر حسن روحانی بوده است» و کارگران به این دسیسه، اعتراض کردند. سرتیپی، پیش از این مشاور معاون حقوقی رییس جمهور، مدیرکل حقوقی سازمان شهرداری‌ها و مدیر حقوقی «شورای عالی امنیت ملی» و نیز وکیل مدافع حسین فریدون، برادر روحانی است. این وکیل حکومتی در دفاع از اسدبیگی می‌گوید: «در این بین کحال زاده با مشورت با شخصی به نام بصیرانی صاحب صرافی و از متهمین پرونده، تصمیم می‌گیرد تا پول غیر رایج یعنی وون کره درخواست دهد.» و شاه محمدی، نماینده دادستان در واکنش به سرتیپی می‌گوید: «بگوئید پول بی ارزش نه پول غیر رایج! وکیل حکومتی با وقاحت پاسخ می‌دهد: «سود این ارزهای دولتی برای بصیرانی حدود ۳۰ میلیارد تومان بوده است!»

مجتبی کحال زاده نیز در دادگاه اعتراف کرد: «این وضعیت ارزی را آقای جهانگیری (معاون اول رئیس جمهور) در کشور به وجود آورد و مملکت را گرفتار کرد ما را هم گرفتار کرد. اختلالگر اصلی اسحاق جهانگیری است. چرا او را به دادگاه نمی‌کشانید که این بلا را سر مملکت آورد؟»

گفته شد: اسد بیگی در دادگاه پس از بازداشت، سخنانی به زبان آورد که اگر بر باد دهنده سرش نباشد دستکم به لطف رهبری و روحانی هم سلول بابک زنجانی می‌شود. روز سوم خردادماه سال ۱۳۹۹ (۲۰ ماه مه ۲۰۲۰)، امید اسدبیگی را متهم ردیف اول پرونده نیشکر هفت تپه با پرونده ۱۸ جلدی تخلفات ارزهای دولتی و...، در شعبه سوم دادگاه ویژه رسیدگی به جرایم اخلالگران و مفسدان اقتصادی در سومین جلسه حاضر شد. در این جلسه «کحال زاده» همدست وی از واریز شدن ۶۰۰ هزار دلار ارز دولتی برای خرید کارخانه قند از ایتالیا که هرگز وارد نشد، پرده برداشت.

نمایش شروع شده، پیش پرده خوان حکومتی، چندی پیش اعلام کرد: «فردی در خوزستان شرکتی را خریداری کرده و از سال ۹۴ تا ۹۶ حدود ۸۰۰ میلیون دلار گرفته و تاکنون تعهدات ارزی خود را انجام نداده و در حال حاضر نیز متواری است ۹۷». نام وی را اعلام نکردند و همانند بابک زنجانی حتی که او را ب. ز می‌خوانند ا. اب. نخوانند. او به کارخانه آمد و کارگران را تهدید کرد زیرا از پشتیبانی و کلید حسن روحانی مطمئن بود.

بحران حکومتی و مقاومت کارگران و امکان خیزش سراسری گلوی حکومت اسلامی را گرفته است. باید همراه با محاکمه چند دلال جزء، در شمار رستمی و اسد بیگی، «عفو» مبهم اسماعیل بخشی و چند تن دیگر را از سوی رهبر حکومت اعلام می‌شد. ماهها بود که در پی مناسبت مذهبی بودند. وبسایت مشرق‌نیوز رسانه‌ی نهاد اطلاعاتی سپاه، اعلام کرد که: «در جلسات دادگاه کارفرمای خصوصی شرکت نیشکر هفت تپه اعلام شده که اسدبیگی به واسطه شخصی به اسم علی اکبر میرزائی، ۲۰۰ هزار دلار به همسر استاندار خوزستان رشوه داده است.» و افزود: «همچنین همسر استاندار خوزستان اعتراف کرده که اسدبیگی برای یک سفر استاندار (شریعتی) و خانواده‌اش ۲۵ هزار دلار هزینه کرده است.» همین شریعتی استاندار بود که صدها هزار دلار ارز اسدبیگی را دلالی کرده بود.

«تیم روحانی - جهانگیری» برای نجات اسدبیگی و همدست وی، رستمی، حسین سرتیپی را به عنوان وکیل ماموریت به میدان فرستاد. کانال مستقل کارگران نیشکر هفت تپه در تلگرام اعلام کرد که، «وکیل مدافع امید اسدبیگی،

محمد نبوی

علیه حکومت "چوبه دار و اعدام" باید ایستاد!



از

یک ماه ادامه داشت و به فاصله کمتر از دو سال خیزش عظیم آبان ماه ۱۳۹۸ در سراسر ایران اتفاق افتاد، بیانگر این واقعیت انکارناپذیر بود که اکثریت قریب به اتفاق توده های مردم ایران دیگر دلیلی برای تعدیل، یا استحاله و تغییر ساختاری رژیم جمهوری اسلامی نمی بینند و خواهان سرنگونی این رژیم هستند. کلید این توازن قوای تازه با افزایش قیمت بنزین زده شد و در مدت زمان کمتر از سه روز پایتخت، مراکز استان ها و اغلب شهرهای بزرگ ایران را در خود گرفت. هردوجناح حکومت، تحت فرمان مستقیم خامنه ای، مصمم و بدون تردید، کشتار معترضین را شروع کردند و در این مدت زمان کوتاه بیش از هزار و پانصد انسان مبارز و بی دفاع را کشته و هزاران نفر دیگر را بازداشت و زندانی کردند.

در اواخر سال ۱۳۹۸ با شکست خامنه ای در کشاندن مردم به پای صندوق انتخابات مجلس شورای اسلامی، حاکمان جمهوری اسلامی یقین حاصل کردند که ترفندهایشان برای فریب توده های مردم و در توهم نگهداشتن آنان، دیگر کارائی چندانی ندارد. همچنین مردم بسته آمده نیز یقین پیدا کردند که این هیولای خون آشام، بعد از خیزش و تداوم مبارزه و اعتراضات عمومی، مخصوصا اعتراضات کارگری و سپس به فاصله کمتر از دو سال، برپائی خیزش آبانماه ۹۸ در ابعاد سراسری و شرکت وسیع توده های محروم و حاشیه نشینان جامعه، ثابت کرد که، مردم به ستوه آمده و معترض ایران، مرعوب نشده و از پانفتاده اند و اگرچه با قطع اینترنت و فرمان آتش و کشتار صدها مبارز و برپائی حکومت نظامی اعلام نشده و شناسائی و بازداشت بیش از ده هزار نفر از مبارزین، حکومت قادر شد مانع از تداوم و استمرار اعتراضات گردد، اما معلوم بود که شورش گرسنگان، هربار سازمان یافته تر و وسیع تر از بار قبل برپا می شود.

با وجود گستردگی ابعاد خشونت و کشتار و بازداشت مردم مبارز، از فردای روزی که حاکمان جمهوری اسلامی احساس کردند اعتراض مردم را مهار کرده اند، صفوف مردم معترض از کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و بازنشستگان گرفته تا فعالین

کارترین وسیله جهت مرعوب کردن توده های مردم و ابزار به شکست کشانیدن مبارزات آنان به حساب می آید.

به عبارت دیگر اعدام در قاموس جمهوری اسلامی برخلاف اغلب کشورهای متعارف سرمایه داری، مطلقا عنوان یک مجازات کیفری در قبال مکافات یک یا چند جرم معین در قانون جزای عمومی نیست، بلکه مهمترین سلاحی است که حاکمان سرمایه در ایران در مقابل مخالفین خود بکار می برند. قتل و معدوم کردن مخالفین تحت عناوین مختلف، در اشکال گوناگون و زمان دلخواه، صرفا به منظور ایجاد ترس و وحشت.

جنگ با عراق و دفاع از میهن اسلامی، ادغام دو پدیده شوم دین و ناسیونالیسم بود، که خون بارترین کشتار زندانیان سیاسی ایران را از چشم مردم آزادیخواه ایران و جهان دور نگه داشت و حکومت جمهوری اسلامی را قادر نمود تا ده ها هزار تن از جوانان کمونیست و آزادیخواه را، حلق آویز و تیرباران کند. بعد از جنگ ایران و عراق و ترکیدن حباب اقتصاد "توحیدی" و متعاقب آن، عدم موفقیت ادغام در اقتصاد جهانی و همچنین افزایش هرچه بیشتر فقر و فلاکت و شکاف طبقاتی، به تدریج توده های مردم متوجه شکست انقلاب ۵۷ و برآورده نشدن تمام وعده و وعید های خمینی و جانشینان وی شدند. اقشار مختلف مردم خواهان مطالباتشان از جمهوری اسلامی بودند و جناح های مختلف حکومت نیز هر یک به سهم خود، همواره برای فرونشاندن اعتراض مردم از ابزار زندان و شکنجه و اعدام استفاده کردند. در سال ۱۳۷۸ در خیزش های شهری دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و همچنین در خیزش میلیونی مردم تهران و چهار مرکز استان در خرداد ۱۳۸۸ در دوره احمدی نژاد (آنچه که جنبش سبز نام گرفت) رژیم بسوی تظاهرکنندگان آتش گشود و ده ها نفر را به قتل رساند و مجروح کرد. همچنین چندین هزار نفر را بازداشت و بصورت دسته جمعی به محاکمه کشید و به زندان های طولانی مدت محکوم کرد.

خیزش اقشار مختلف مردم در دیماه ۱۳۹۶ در بیش از یک صد شهر بزرگ ایران که حدودا

نخستین روزهای شکل گیری حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، درحالیکه یخ های زمستان شوم پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی، هنوز از گرمای لذت بخش قیام ۵۷ ذوب نشده بود و در حالیکه نسیم آزادی هنوز، زخم های هزاران خانواده را که فرزندانسان توسط دیکتاتوری پهلوی زندانی، شکنجه و اعدام شده، التیام نبخشیده بود، قتل و آدم کشی دولتی در شکل و قامت اعدام، با تیرباران و سپس حلق آویز کردن مخالفین، از همان روزهای نخست سرنگونی رژیم پهلوی و روی کار آمدن خمینی، با شدت هرچه بیشتر، ادامه یافت.

عناوین و سرتیتر اغلب روزنامه های آن دوره مختص به درج نام کسانی بود که در شهرهای ایران، در محضر حاکمان شرع و نمایندگان حکومت تازه تاسیس شده و در محاکمات چند دقیقه ای به جوخه اعدام سپرده شده و تیرباران می شدند. اگر چه در دو ماهه نخست قیام ۵۷، توده های مردم، حتی روشنفکران و انقلابیون به اشتباه، خشونت، کشتار و اعدام را امری طبیعی و نشانه ی از دست به دست شدن قدرت و اراده مردمی در برخورد به جنایات پنجاه ساله حکومت پهلوی و ستمکاران آن دوران ارزیابی می کردند، اما دیری نپائید که حوادث نوروز خونین سندج و سرکوب مبارزین ترکمن صحرا و متعاقب آن حمله به کارگران و زنان و مردم آزادیخواه سراسر ایران و اعدام صدها انسان شریف و انقلابی توسط دژخیمان جمهوری اسلامی و سپس بازپس گیری یک به یک دستاوردهای قیام، بیانگر این واقعیت شد که، در حکومت تازه تاسیس شده جمهوری اسلامی، اعدام و حذف فیزیکی مخالفین، اساسی ترین شکل اعمال حاکمیت و

کامل این سیاست بصورت اجتناب ناپذیری به سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی گره خورده است. بنابراین مبارزه برای لغو قانون مجازات اعدام، یعنی مبارزه علیه سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و عبارت دیگر مبارزه برای سرنگونی کلیت این رژیم. کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان و اقشار عظیم محرومان و حاشیه نشینان کلان شهرها از دیماه ۹۶ به بعد مبارزه برای سرنگونی حکومت "چوبه دار و اعدام" را شروع کرده اند. اما نباید فراموش کرد که ما با دشمنی روبرو هستیم که مصمم به مقاومت است و هنوز از امکانات مالی، نظامی و لجستیکی زیادی برخوردار است. نباید آن را دست کم گرفت. باید با آمادگی و تدارک ملزومات کافی وارد چنین نبرد سرنوشت سازی شد. این آمادگی قبل از هر چیز به حضور و رهبری سازمان یافته و آگاهانه طبقه کارگر صف متحد و یکپارچه میلیونی مردم ستم دیده است که توانسته باشند در شکل های متنوع توده ای و شوراهای خود را متشکل ساخته باشند. نهادهایی که اراده شورائی و جمعی آنان را در رسیدن به اهدافشان نمایندگی کند، توانسته باشند رهبران و نمایندگان دلسوز و مسئول و متعهد خود را در راس این نهادها تعیین کرده باشند. رهبرانی که هیچ منافع خاصی جدا از منافع عمومی و جمعی آنها نداشته باشند تا آنان را در این نبرد سخت و دشوار به پیروزی هدایت کنند. جمهوری اسلامی طی چهار دهه حاکمیت فاجعه بار خود زندگی چندین نسل را تباه کرده است. سرنگون ساختن جمهوری اسلامی گام اول در خاتمه یافتن حاکمیت چوبه دار، اعدام و قصاص است.

۲۷ مه ۲۰۲۰

ایرانی، زینب جلالیان، جعفر عظیم زاده، محمد حبیبی، اسماعیل عبدی، سهیل عربی و... هم چنان در زندان هستند. در این دوره جمهوری اسلامی به جای آزادی زندانیانی که وعده آنرا قبلا داده بود، به تشدید بازداشتها، احضار و محاکمه‌ی فعالان اجتماعی و سیاسی، صدور احکام طویل‌المدت زندان و به اجرا در آوردن احکام اعدام روی آورده است. موج احضار، بازداشت و اعدام های اخیر از یک طرف و لغو احکام محکومیت بعضی از فعالین کارگری تحت عنوان "عفو رهبر" به مناسبت عید فطر از طرف دیگر، در واقع جوانب گوناگون سناریوی معینی است که سیاست گذاران جمهوری اسلامی برای ترساندن و مرعوب کردن کارگران و سایر فعالین جنبش های اجتماعی و مردم محروم و حاشیه نشین جامعه بکار می‌برند. از یک سو ابراهیم رئیسی این کهنه جلاد جمهوری اسلامی با برگزاری کنفرانس سراسری در تجلیل از قانون بغایت ارتجاعی قصاص و به اجرا در آوردن احکام اعدام ده ها زندانی محکوم به اعدام به مردم مبارز چنگ و دندان نشان می‌دهد و از سوی دیگر همین دژخیم، لایحه ی به اصطلاح عفو چند فعال کارگری و اجتماعی را به امضای خامنه‌ای می‌رساند. تمام این صحنه گردانی ها نشان از این دارد که سیاست سرکوب، ظرفیت نهائی و در واقع تنها آلترناتیو بقای جمهوری اسلامی و مجازات اعدام و حذف فیزیکی مخالفین اساسی ترین عنصر تشکیل دهنده این سیاست است. در مبارزه با سیاست سرکوب و ارباب که مختصات اساسی آن مبارزه علیه مجازات اعدام و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی می باشد، اگرچه کمونیست ها و فعالین پیشرو جنبش کارگری و سایر جنبش های اجتماعی در ابتدای راه نیستند، اما واقعیت این است که محو

محیط زیست و مدافعین حقوق بشر، با هوشیاری و کسب تجارب بیشتر به تدارک ورود به دوره‌ای جدید خود را آماده می‌کردند که متأسفانه شیوع ویروس کرونا به اساسی ترین مانع موقت در سازمان‌یابی معترضین به حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی تبدیل شد. در اوائل امسال (۱۳۹۹) در شرایطی که بحران ناشی از کووید ۱۹ همچنان ادامه داشت و امید به کنترل کامل آن هنوز روشن نیست و اقشار فقیر و تنگدست جامعه همچنان از جمله قربانیان اصلی شیوع این ویروس هستند، دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی نه تنها به قول و وعده خود، مبنی بر آزادی یکصد و پنجاه هزار زندانی، جهت پیشگیری از شیوع کرونا عمل نکرد، بلکه دور تازه ای از احضار و بازداشت فعالین مطبوعاتی و جنبش های اجتماعی و به اجرا در آوردن حکم اعدام زندانیان محکوم به اعدام را در دستور قرار داد و از اوائل اردیبهشت ماه آن را به اجرا در آورده است. از جمله این اقدامات، کیوان صمیمی سر دبیر نشریه‌ی "ایران فردا" به اتهام مشارکت در تجمع روز جهانی کارگر (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۸) به ۵ سال زندان، محمد نوری‌زاد، هاشم خواستار، محمدحسین سپهری و فاطمه سپهری را مجموعاً به چهل سال زندان محکوم کرد. اداره اطلاعات چندین فعال کارگری را احضار و کمیته‌های انضباطی دانشگاه‌ها، فعالان دانشجویی را به شکل مجازاتی احضار کرده‌اند. حکم اعدام زندانی سیاسی مصطفی سلیمی که مدت ۱۷ سال را کد مانده بود، به اجرا درآمد و بنا به گزارش نهادهای مدافع حقوق بشر و سازمان عفو بین الملل در چهار ماه گذشته حکم اعدام ۸۴ زندانی، در زندان های ایران به اجرا در آمده است. همچنین فعالین شناخته شده جنبش های اجتماعی از جمله نسرين ستوده، نرگس محمدی، آتنا دائمی، گلرخ

تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



کومه له

www.komalah.org



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران و

کومه له دیدن کنید!

آدرس های

حزب کمونیست ایران

و کومه له

نماینده گی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981
representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN

dabirxane.cpi@gmail.com

گفتمان سوسیالیستی! فرصت ها و موانع!

در یک گفتگوی تلویزیونی

علی دماوندی از "تلویزیون برابری" با هلمت احمدیان در یک برنامه تلویزیونی به گفتگو نشست که در زیر متن تلخیص و ادیت شده این گفتگو را ملاحظه می کنید:

چپ ایران اگر چه از معیارهای مرسوم و خط بندی های گذشته فاصله گرفته و به عبارتی عینی تر به جامعه نگاه می کند، اگر چه در چند سال اخیر تمایل به انشعاب در میان نیروهای چپ کم شده و جایش را به روحیه همکاری و همگامی داده، اما هنوز ما نمی توانیم از یک همنگری کامل در میان این نیروها صحبت کنیم.

خودمحمور بینی و خود بزرگ بینی های کاذب، سکتاریسم، آلودگی به گرایشات غیر کمونیستی، ماجراجویی و نداشتن یک استراتژی روشن و همه این نکات هنوز در میان نیروهای چپ کمابیش عمل می کند.

پرسش: چگونه می توان بر این بحران انزوای چپ (ضعف چپ) و گفتمان رادیکال و انقلابی فائق آمد؟

پاسخ: به گمان من و به اعتبار وضعیتی که در جامعه و در درون جنبش های اجتماعی در داخل کشور وجود دارد زمان آن رسیده است که تلاشی گسترده برای ایجاد همنگری و همکاری بین نیروهای چپ حول یک گفتمان مشترک سوسیالیستی صورت گیرد که من به چند مورد آن اشاره می کنم که می تواند این پروسه را یاری دهد:

یک: الگو قرار دادن نحوه فعالیت فعالین چپ در جنبش های جاری در جامعه. فعالین جنبش های اجتماعی علیرغم تفاوت در نگرش های سیاسی شان در مقابل دشمن متحدتر ظاهر شده اند.

دو: کنار گذاشتن این توهم که هر یک از ما "مرکز عالم" هستیم. نقشه چپ ایران را دیگر نمی شود به سیاق گذشته رقم زد. چپ ایران اکنون در اشکال مختلفی فعال است. نسل جوان، رهبران عملی، نهادها و تشکلات تک مضمونی و موج وسیعی از انسان های منفرد و مستقل که هنوز دلشان در گرو رهایی و سوسیالیسم است، ولی متأسفانه از تشکل های موجود

کنند. همه تلاششان این است که با تغییراتی جزئی و روبنایی مخاطبینشان را راضی نگه دارند.

گفتمان سوسیالیستی می کوشد به زبانی ساده به کارگر، به زن ستمدیده، به ملت هایی که از ابتدایی ترین حقوق خود محروم هستند و به توده هایی که از کمترین آزادی های سیاسی و اجتماعی محرومند بگوید که مبارزه ما باید نوعی باشد که به ریشه بزند و جهانی بهتر را مقدور سازد.

پرسش: راهکارهای کنونی برای برون رفت از موقعیت کنونی، برای طرح گفتمان سوسیالیستی چرا نتوانسته است علیرغم تاکید برخواست ها و مطالبات رادیکال برای تغییر به گفتمان جاری جنبش تبدیل شود؟

پاسخ: من این را بطور مطلق قبول ندارم که گفتمان سوسیالیستی نتوانسته به زبان مشترک جنبش های جاری تبدیل شود، چون همین رادیکالیسمی که شما به آن اشاره کردید، چهره اصلی و بارز همه جنبش های دور اخیر بوده است. اما می شود گفت این موفقیت نسبی، کم و کافی نیست.

دلایل این عدم رضایت و یا ضعف حداقل به دو فاکتور اصلی سرکوب و تفرقه بستگی دارد:

سرکوب شدیدتر نیروهای چپ و رادیکال توسط رژیم:

اگر جریانات مذهبی از همه امکانات دولتی و غیر دولتی برای تزیق افکار و گفتمان خود به ذهن توده ها برخوردار بوده اند، اگر جریانات رفرمیست و اصلاح طلب چه در داخل کشور و چه به کمک تریبون های خارجی توانسته اند توهم و تردید و امید کاذب را در مغز و ذهن انسان ها فرو کنند، این امکانات برای نیروهای رادیکال و چپ و بویژه کمونیست وجود نداشته و یا مطلقاً تحمل نگردیده است. **تفرقه و تشتت درون چپ:**

پرسش: گفتمان سوسیالیستی چیست و چه تفاوت های اساسی با گفتمان حاکم بر نظم کنونی دارد؟

پاسخ: گفتمان سوسیالیستی از نگاه من چکیده و جوهر آرمان های انسان های سوسیالیست و برابری طلب برای تغییر وضع موجود است. وقتی از "گفتمان" صحبت می کنیم منظور بیان ساده و عملی همنگری انسان ها در پاسخ به سئوالاتی است که فرا روی توده های مردم و کارگران و همه ستمدیدگان و تهیدستان جامعه قرار گرفته است.

مثلاً پاسخ به سئوالاتی از قبیل ریشه فقر و ستم و تبعیض و خشونت و همه مصائب دیگری اجتماعی و سیاسی و مهمتر راه برون رفت و بر طرف کردن این نابسامانی ها.

جهان سرمایه داری برای همه این نابسامانی ها و بی عدالتی ها توجیحات و توضیحات خودش را دارد و با استفاده از همه ابزارهای تبلیغی و آموزشی سعی دارد که مردم را به وضع موجود راضی نگه دارد و آنها را برای دست زدن به هر اعتراض و مبارزه ای دلسرد کند.

مذهبی ها راه حل را اگر حواله "بهشت" می کنند و مصائب اجتماعی را با "کار خدا است" و "قسمت همین است" توضیح می دهند و با توجیحاتی از قبیل "همه انگشت های دست یک اندازه نیستند" و.... مردم را به ناداری و فلاکتشان قانع نگه می دارند، گرایشات لیبرالی هم ایده اصلاح و بهتر شدن جامعه را در چارچوب همان نظم موجود سرمایه داری محدود نگه می دارند.

به عنوان مثال به توجیحاتی که اکومونیست ها در جنبش کارگری، فمینیست های لیبرال در جنبش رهایی زن، ناسیونالیست ها در جنبش ملی می آورند دقت کنید. هیچیک از گفتمان های آنها به ریشه تبعیضات و ستم و استثمار که همانا نظم سرمایه داری است نمی زنند و به عکس همه تلاششان این است که توده های مردم و تهیدستان را از دست به ریشه بردن تحت عنوان "تندروی و آشوب طلبی" منع

شورش ها ، نقش مثبت و قوی و دست بالایی در جنبش اعتراضی و جهت گیری آن داشته باشد.

پاسخ: تحولاتی که شما به آن اشاره کردید باید این سؤال جدی را فراروی هر فعال چپ و کمونیستی چه متشکل و چه منفرد قرار داده باشد که در این اوضاع خطیر که امر قدرت سیاسی صورت اصلی مسئله است چه نقش و وظایفی برای تداوم و استمرار و اجتماعی کردن این خیزش های موجود و یا زیر پوست جامعه بحرانی ایران که در آن گرانی، فقر، بیکاری، کرونا مزید بر علت، ستم، تبعیض، بی آیندگی و.... بیداد می کند می تواند ایفا کند که در آن کارگران و توده های تهیدست جامعه دست بالا پیدا کنند.

مهمترین نکات اگر چه بعضا ممکن است تکرار هم باشد از نظر من اینها هستند:

* حمایت و شرکت فعال در جنبش های مطالباتی و تلاش برای گسترش راهکاری سوسیالیستی

* اعتماد سازی و پرهیز از خود محوربینی و سکتاریسم

* بر بستر این دخالتگری تلاش برای متحد کردن و همسویی در ایجاد تشکل های توده ای و تقویت ضرورت تحزب یابی در میان فعالین این جنبش ها

* خنثی کردن گفتمان های سرمایه داری و افشا و منزوی کردن آنها

* بکار انداختن همه ابزارهای تبلیغی برای انعکاس صدای حق طلبانه جنبش های مردمی. این مورد آخری با توجه به مجموعه امکانات تلویزیونی و میدیایی که نیروهای چپ و کمونیست در دست دارند در این شرایط اهمیت ویژه تری پیدا کرده است و باید موثرتر از آنها بهره برد.



اجتماعی رشد و عمل کند.

* چپ متشکل ایران باید الگوی بهتری از همکاری از خود به جامعه نشان دهد و تنها از این راه است که می تواند با فعالین سوسیالیست درون جنبش ها همسو و همزبان و همراه شود.

* چپ متشکل ایران باید بپذیرد که جامعه تغییر کرده است و نمی تواند با همان الگوهای سنتی سابق عمل کند. از این روی باید خود را بروز کند.

* چپ متشکل ایران تنها از طریق همکاری مشترک روی اشتراکات می تواند بستری مناسب حتی برای مبارزه ایدئولوژیک روی اختلافات بوجود آورد. این رویکرد نه تنها پوپولیستی نیست، بلکه یاری رسان نیروهای موجود هم است که در راستای سیاست ها و استراتژی مورد نظرشان رشد کنند.

* چپ متشکل ایران باید یاری رسان صدیق سازمان یافتگی و تشکل های توده ای جنبش ها در داخل کشور است و به جای تفرقه اندازی در بین آنها، یاری رسان رشد و گسترش آنها باشد و صدای این تشکل ها باشد.

- چپ ایران باید تحزب یابی طبقاتی را به عنوان ستاد رهبری در میان فعالین و پیشروان این جنبش ها تقویت کند.

* چپ متشکل ایران به جای هیجان زدگی و اوانتاریسم باید بکوشد با شرکت و دفاع مسئولانه و فعال در جنبش های مطالباتی، آنها را از سم گرایشات راست و لیبرالی دور کند و گفتمانی سوسیالیستی را به زبان حال این جنبش ها تبدیل کند. این پتانسیل و گفتمان را ما به وضوح در شعار خیزش های اخیر دیده ایم. نان، آزادی، اداره شورایی و الی آخر.... نمونه های آن هستند.

این رویه هاست که اعتماد سازی می کند و امید کار متشکل را در بین منفردین و مستقلین چه در تشکل های موجود و چه نهاد های تک مضمونی بیشتر می کند و از انرژی همه را، چه متشکل و چه منفرد به هم وصل کند. به گمان من ضمیمه مناسب و خوبی برای همه موارد ذکر شده وجود دارد.

پرسش: چگونه چپ می تواند در این شرایط بحران جهانی سرمایه و بن بست نظم حاکم بر جهان ما و خصوصا بن بست کامل حکومت اسلامی و قطعی شدن شورش های بزرگی نظیر دی ماه ۹۶ و ابان ماه ۹۸ و کم شدن فواصل

سلب اعتماد کرده و به فعالیت فردی روی آورده اند. باید دوباره اعتماد این طیف را جلب کرد.

سه: راهکار صحیح اکنون و در این شرایط این است که جنبشی فکر و عمل کرد و رشد خود را بر بستری ماکرو و اجتماعی جسنجو کرد. کنفرانس های وحدت این جریان با آن جریان اگر چه مثبت است اما جوابگو نیست.

چهار: تعریفی یکسان حول دو محور سرنگونی انقلابی و آترناتیو آینده داشت. یکی از محورهایی که چپ کمونیست را از لیبرال چپ ها جدا می سازد، تلاش برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است. انقلاب به معنای عزم تهیدستان جامعه برای یک دگرگونی رادیکال و ریشه ای که دیگر در آن جایی برای راهکارهایی که می خواهد با تعدیل این رژیم و یا سرنگونی به کمک نیروهای امپریالیستی وجود ندارد. جمهوری اسلامی به شیوه مسالمت آمیز کنار نمی رود و فلج کردن دستگاه سرکوب آن با نصیحت و نق زدن های لیبرالی عملی نخواهد شد. پروسه سرنگونی انقلابی رژیم در عین حال ساختن پایه های گزینه سوسیالیستی را هم در خود دارد. تعاریف و تفاسیر نیروهای چپ از گزینه سوسیالیستی هم در این پروسه صیقل می خورد و به بار می نشیند.

پرسش: چه ظرفیت هایی برای تغییر گفتمان در درون چپ ایران - چه در بخش سازمان یافته و چه در بخش منفرد آن وجود دارد؟

پاسخ: به نظر من اگر چپ ایران بتواند بر کمبودهایش فایز آید و ضرورت همکاری را از نیازهای جنبش های اجتماعی در داخل کشور بگیرد، از موقعیت به مراتب بهتری برخوردار خواهد بود.

ظرفیت ها و پتانسیل جاری کردن گفتمان مشترک سوسیالیستی در بطن مبارزه و جنبش های اجتماعی وجود دارد و باید بیش از پیش خود را با آن همراه کرد.

به چند مورد مشخص اشاره می کنم:

* چپ متشکل ایران اگر قرار بود از طریق رشد طول و عرض تشکیلات هایی که شانس بیشتری دارند به حزب دربرگیرنده همه کارگران و زحمتکشان و تهیدستان جامعه تبدیل شود، که خوب می شد. راه رشد اکنون فرق کرده است و رشد مستلزم بسترسازی ای است که در آن گفتمان سوسیالیستی در ابعادی گسترده و

چهره های ماندگار:

لنین، اندیشه‌ی سیاسی و استراتژی (۳)



چهره‌های ماندگار را باید با اندیشه‌ها و پراتیک‌شان شناخت. تلاش تم چهره‌ها در جهان امروز، آموزش مبارزه طبقاتی و در این راستاست. تجربه‌ی تاریخی مبارزه طبقاتی، آموزش‌ها و آزمون‌های نخستین انقلاب کارگری در جهان، در سال ۱۹۱۷ برای طبقه کارگری جهانی، به ویژه در ایران، می‌تواند به مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم، روشنایی و غنا بخشد و جنبش کارگری-سوسیالیستی را از تکرار بی‌نتیجه‌ی شکست‌ها به دور دارد.

در دفاع از سوسیالیسم انقلابی

لنین در نوشتاری «علیه رفرمیسم»، هشدار داد «شدت یافتن مبارزه‌ی رفرمیسم علیه سوسیال دموکراسی انقلابی در درون جنبش طبقه کارگر نتیجه کاملاً اجتناب ناپذیر دگرگونی‌هایی در تمامی وضعیت اقتصادی و سیاسی سراسر جهان متمدن است». لنین در نوشتار «رفرمیسم در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه» افزود: «در کشور ما رفرمیسم بطور همزمان از دو منبع سرچشمه می‌گیرد:

یکم، روسیه در مقایسه با کشورهای اروپای غربی، کشوری است به مراتب خرده بورژوایی‌تر. بنابراین کشور ما بیشتر از سایر کشورهای اروپایی تولیدکننده‌ی افراد، گروه‌ها و گرایش‌هایی است که ویژگی آنها نسبت به سوسیالیسم، برخوردی متضاد، ناستوار و در نوسان است. (برخوردی که بین «عشق پرشور» و خیانت رذیلانه در نوسان است)، یعنی همان ویژگی خرده بورژوازی ...

دوم، آنکه لایه‌های خرده بورژوا در کشور ما بیشتر آمادگی دارند تا با شکست ... از مراحل انقلاب بورژوایی ما دلسرد شوند و به روحیه‌ی بی‌اعتقادی خود درغلتنند؛ آنها از ماندن در بقایای قرون وسطایی، آمادگی بیشتری دارند تا از هدف یک انقلاب دموکراتیک کامل، که روسیه را تماماً از شر بقایای قرون وسطایی و سرفی (رعیت‌های بی‌زمین - از نگارنده) رها خواهد ساخت، چشم‌پوشی کنند.» (۱)

البته، انحلال طلبی، با ارتداد و انکار برنامه و تاکتیک‌ها و با اپورتونیسم، پیوند ایدئولوژیک و طبقاتی مستقیمی دارد. منشویک‌ها و ناسیونالیست‌هایی مانند یهودیان (یونیدیست‌ها)، لهستانی‌ها و لتوانی‌ها که لنین آنها را «مارکسیست‌های ملی» (۲) می‌نامد از

از سوی لنین، پرسش: «کدامیک درست می‌گویند؟ بسیار پر معناست. چگونه باید واقعیت‌ها را پیدا کرد؟ آشکار است، تنها راه، برای پی بردن به اقیعیت‌ها باید به جستجوی اسنادی درباره‌ی تاریخچه‌ی حزب در چهار سال گذشته از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ پرداخت...» (۴)، یعنی زمانی که انحلال طلبان سرانجام، از حزب کنار گذارده شدند. انحلال طلبی (یعنی فسخ و نابودی) تنها به معنی انحلال حزب انقلابی طبقه کارگر نیست، بلکه همچنین به معنی نابودی استقلال طبقاتی پرولتاریا و به زوال کشیده شدن آگاهی طبقاتی به وسیله‌ی سیاست‌ها و شیوه‌های بورژوایی است.

مارکسیسم و رویونیسم

لنین جزوه‌ی «مارکسیسم و رویونیسم» را در نقد رویونیسم برنشتینی حاکم بر حزب سوسیال دموکرات کارگران آلمان با این فراز آموزنده و درخشان آغاز کرد: «گفته‌ی معروفی است که اگر قضایا بدیهه‌ی هندسی هم با منافع افراد برخورد می‌کرد، محققاً آنرا رد می‌کردند» (۵) دوستان مردم کیانند؟ را در پائیز ۱۸۹۴ در بیست و چهارسالگی در میان نخستین هسته‌های کارگری- سوسیالیستی، همراه با هم‌زمزم زندگی و مبارزاتی خویش، نادرذا کروپسکایا که در همان هسته‌ها با وی آشنا شده بود پخش کرد. این اثر با درونمایه فلسفی و اقتصادی، در نقد و آشکارسازی دیدگاهی که خود را در دفاع از مارکس پنهان می‌کرد، نگاشته شده بود و در هسته‌های آموزشی کارگری کارآیی به سزایی داشت. «دوستان مردم کیانند؟» راهی را که جنبش انقلابی می‌بایست برگزیند و کتاب «چه باید کرد!» در سال ۱۹۰۲ نقشه‌ی راه انقلاب کارگری را نشان می‌دادند. ساختار سازمان سیاسی و

جمله‌ای آنها بودند. بلشویک‌ها به رهبری لنین، در بخش جمع‌بندی مصوبه درباره انحلال طلبی، به آشکارا به آن می‌پردازند. همانگونه که نمونه روسیه و آلمان و ایران و همه جا، نشان داده شد، انحلال طلبی، تنها یک اپورتونیسم نیست، بلکه از زهرآگین‌ترین آن است. اپورتونیست‌ها، حزب کمونیست کارگران را به کژ راهه، یعنی به راه و به سود و به‌دلخواه بورژوازی برده و می‌بردند. راه آنان، راهی بود که با سیاست لیبرالیسم، همخوانی و تناسب داشته و دارد. در روسیه، انحلال طلبان، در آغاز، حزب سوسیالیست را انکار نمی‌کردند و آنرا به آشکارا منحل ناساختند و نمی‌سازند، تنها نقشه و طرح خود را تا شرایط مناسب در آرشیو گذارده بودند تا فرصت دلخواه و توازن نیرو فرا رسد. تلاش لنین این بود که آنان را همانگونه که هستند، نه‌انگونه که ادعا می‌کنند بشناساند. اپورتونیست‌ها، در حالیکه طرح دستکاری حزب را در عمل به پیش می‌بردند، به موازی آن، روند این دستبرد را پی می‌گرفتند. آنان، در حرف، تئوری انحلال را برای فرصت و بزنگاهی مناسب در بغل داشتند، تا وقتی دیگر. اپورتونیست‌ها، بنا به تجربه جنبش سوسیالیستی در روسیه، تمام تلاششان پنهان سازی دیدگاه‌های خویش بود. به بیان لنین: «هر شخص باشعوری» که خواهان درک حقیقت است به گفته‌ها اکتفا نمی‌کند، بلکه به بررسی مستقل اسناد می‌پردازد.» انحلال طلبی از آن گونه‌ی اپورتونیسمی است که تا انکار حزب پیش می‌رود. به بیان و جمع بندی لنین در سال ۱۹۱۱، یعنی ۱۱۰ سال پیش: «بدی ی است که اگر اعضای حزب شامل کسانی شود که موجودیت حزب را ضروری نمی‌دانند و به رسمیت نمی‌شناسند، حزب نمی‌تواند وجود داشته باشد...» (۳)

نیروهایی که می‌توانستند و می‌بایستی در این ساختار روشمند (سیستمیک) و ارگانیک سازمان یابند، اختلاف‌ها و تفاوت‌های استراتژیکی بلشویسم و منشویسم را به آشکارا نشان داد.

هسته‌های کارگری - سوسیالیستی

از جمله کارگرانی که در هسته‌های آموزشی در «نوسکایا زاستاوا» در شهرک «اسمولنسکایا» جایی که به کارگران زبان و ریاضیات و جغرافیا درس داده می‌شد و روزهای یکشنبه حضور داشتند: کارگر کمونیست، بابوشکین، ژوکوف و چند کارگر و روشنفکر دیگر بودند که بعدها

از جمله رهبران و کادرهای ارزنده‌ی حزب شدند. بابوشکین بعدها دستگیر شد، اما از سیبری گریخت و مخفیانه برای ارائه‌ی گزارش‌های سازمانی، به زوریخ و لندن آمد و با لنین و کروپسکایا دیدار کرد. این کارگر کمونیست بود که در شرایط سخت و حکومت نظامی سال‌های سیاه و تروریسم

«صدهای سیاه و استولپین» (۶) در روسیه، سازمانده و پیک جنبش کارگری-سوسیالیستی بود و بارها برای دیدار و گرفتن رهنمود و گزارش دهی به ژنو و لندن نزد لنین می‌آمد. بابوشکین، پس از سرکوب جنبش شورایی سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۵ گزارش‌های ارزنده‌ای از شرایط روسیه و فعالیت‌های حزب برای لنین می‌فرستاد و یا مخفیانه با خود می‌آورد و در بازگشت به روسیه، رهنمودهای لنین را به هسته‌های مخفی ارائه می‌داد. به گزارش نادردها کروپسکایا (در کتاب یادها) او در سال ۱۹۰۶ به روسیه بازگشت و در سال ۱۹۰۶ در سیبری به جرم حمل اسلحه دستگیر و با چند رفیق دیگر در لبه یک قبر باز، تیرباران شدند. (۷)

ن. کروپسکایا، آموزگار آموزشگاه، از سازماندهندگان نخست این هسته‌ها در منطقه «نوسکایا زاستاوا» بود. رفقای مرد و نیز زنان کارگر، در روزهای یکشنبه در این کلاس‌های آموزشی شرکت می‌کردند. یکی از شرکت کنندگان، زن کمونیست آلکساندرا کلمیووا، از نخستین زنانی بود که به هسته‌های کارگری و

لنین پیوست و به زودی از کادرها و سخنران برجسته و عضو حزب کمونیست گردید. آلکساندرا یک کتابفروشی را اداره می‌کرد که محل رفت و آمد همیشگی لنین بود. هم او بود که هنگام ورود «ورا زاسولیچ» زن انقلابی نارودنیک که به پلخانف و گروه «آزادی کار» (سال ۱۸۸۲ به وسیله پلخانوف درژنو پایه گذاری شد) پیوسته بود و با مارکس و انگلس در باره انقلاب در روسیه نامه‌نگاری داشت. او مخفیانه و غیرقانونی به روسیه نزد هسته لنین-کروپسکایا بازگشت و آلکساندرا کلمیووا میزبان او شد. در این زمان، هسته‌ی کارگری-سوسیالیستی به رهبری لنین و کروپسکایا، یک صندوق کمک به اعتصاب کارگری سامان داده



بود و کروپسکایا یکی از گردآورندگان کمک‌های مالی برای اعتصاب کارگری بود.

دستگیری و تبعید به سیبری

لنین در دانشگاه دستگیر و پس از زندان به سیبری تبعید می‌شود. کمی بعد، کروپسکایا نیز دستگیر و او نیز به سیبری فرستاده می‌شود و از آنجا که اعلام کرده بود که نامزد لنین است وی را نیز به دهکده‌ی شوشنسکو نزد لنین فرستادند (۱۹۰۱-۱۸۹۷).

با پایان یابی دوره تبعید، به رهنمود سازمان کارگری، نخست لنین به زوریخ آمد و پس از چندی کروپسکایا به او می‌پیوندد. در پی کنگره دوم در لندن از همان روز بنیانگزاری است که بحران در حزب آشکار می‌شود و لنین «یک گام به پیش، دو گام به پس-بحران در حزب ما» را می‌نویسد (فوریه-مه سال ۱۹۰۴).

سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۳ ایسکرا، ارگان حزب، در زوریخ چاپ می‌شد. ایسکرا از مونیخ به آلمان و از آنجا به استکهلم و با جاسازی در بشکه‌های

خالی آبجو یا برزنت پوشانیده و نزدیک ساحل زیر قایق بسته و در آب‌های دریای شمال رها می‌شدند تا به سواحل روسیه برسند. به علاوه از راه باکو به وسیله‌ی سوسیالیست‌های ایرانی و قفقازی سازمانیافته در حزب همت و عدالت (اجتماعیون عامیون یا سوسیال دمکرات) و سپس حزب کمونیست ایران و با اسب و قاطر و پیک‌های ویژه، به روسیه و نیز از اسکندریه مصر و از آنجا به روسیه فرستاده می‌شد. لنین و کروپسکایا پس از چندی از زوریخ به لندن رفتند و همین روزها بود که مارتوف (از رهبران منشویسم) و «ورازاسولیچ» نیز به آنها پیوستند و در نزدیک محل زندگی آنها خانه گزیدند. لنین در همین روزها، در موزه بریتانیا در لندن، کاری یافت تا اندک گذرانی برای زندگی اشان به دست آورد.

«نامه‌ای به یک رفیق» (نامه‌ای به پرما)

لنین نوشتار نامه‌ای به یک رفیق را که در سامانیایی حزبی و نقش عنصر کارگری در حزب، بسیار ارزنده و ضروری بود، در این روزها نوشت. روزنامه‌ی «رابوچیه دلو» نقش ارگان سیاسی منشویک‌ها و گرایش راست را داشت و مارتوف سردبیر آن بود. لنین در ایسکرا به خطر سانتریست‌ها وارد کارزار شد. گرایش سانتریستی هر فعالیت مستقل انقلابی و طبقاتی کارگران، و هرگونه دیسیپلین و پرنسپ حزبی و برنامه و حرفه‌ای نوع چه باید کرد بلشویک‌ها را زیر پا می‌گذاشتند. لنین و گرایش کمونیستی را که خواهان انضباط و پرنسپ‌های حزبی بود را با انواع دستاویزها زیر فشار می‌گذاشتند. آنان خواهان آماتوریزم اعضا و علیه حرفه‌ای بودن و رادیکال بودن حزب بودند. میانه‌نشینان، در عمل در کنار انحلال طلبان و رفرمیست‌ها قرار گرفته و لیبرالیسم دروازه‌های باز برای ورود هرچه بیشتر افراد بودند. آنان، مخالف حزب انقلابیون حرفه‌ای بودند. در پاسخ به همین سیاست بود که لنین در سال‌های ۱۹۰۱ است «چه باید کرد!» را نگاشت و در ماه مارس ۱۹۰۲ به صورت کتاب جداگانه‌ای به چاپ رسید. این اثر، ضرورت و سازمانیابی سازمان انقلابی و سازمان انقلابیون حرفه‌ای برای پیشبرد انقلاب را پیش روی می‌گذارد.

«وظایف سوسیال دمکرات‌های روس»، در پایان سال ۱۸۹۷ در تبعیدگاه سیبری نگاشته شده بود و برای نخستین بار در سال ۹۸ در ژنو به صورت جداگانه به چاپ رسید. لنین، در این اثر مهم «فعالیت عملی سوسیال دمکرات‌ها را رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازمانده این مبارزه» می‌شمارد. این یک مبارزه سوسیالیستی، مبارزه طبقه کارگر،

با وجود این رژیم، امیدی به زندگی آسوده و بهرمندی از محیط زیست سالم نمی رود!

را به زندان بزرگی برای ساکنین آن تبدیل کرده است، بلکه دست اندر کار نابود کردن محیط زیست نسل های آینده مردم ساکن این سرزمین نیز شده است. در دوران حاکمیت این رژیم در نتیجه ندانم کاریها و سیاستهای سودجویانه و اقدامات نامستولانه، مخازن آبهای زیر زمینی ته کشیده اند، دریاچه ها و تالابها خشک شده اند. طی ۴۰ سال گذشته مساحت جنگل های ایران در نتیجه آتش سوزی های عمد و غیر عمد و یا تبدیل آنها به ویلاهای تفریحی برای صاحبان ثروت و قدرت و ایجاد مناطق مسکونی، به نصف رسیده است. طی ۴۰ سال گذشته ۹۰ درصد حیات وحش ایران از بین رفته است. در نتیجه فعالیت های عمدی سود جویانه، ایران از لحاظ بیابان زائی و فرسایش خاک در رتبه اول جهان قرار دارد. بر اساس گزارش سازمان بهداشت جهانی هر ساله ۲۸ هزار ایرانی تنها بر اثر بیماری های ناشی از آلودگی هوا جان خود را از دست می دهند.

چنانچه تنها بخشی از میلیاردها دلاری که هر ساله صرف پروژه های موشکی و اتمی، صرف تقویت نیروهای سرکوبگر مردم، صرف ماجراجوئی های منطقه ای در بیرون مرزها، صرف موسسات مذهبی مروج عقب ماندگی و خرافات، می شود، در خدمت جلوگیری از فرسایش زمین و حفاظت از جنگلها و جلوگیری از آلودگی هوای شهرها و غیره می شد، شاهد فجایعی از نوع آنچه که در روزهای اخیر در غرب ایران در جریان است نبودیم. جمهوری اسلامی نه تنها به احیای جنگل ها نمی پردازد، بلکه دست در دست سرمایه داران سودجو، با تخریب محیط زیست، وضع موجود را از آنچه هست مدام بدتر می کند. دولتی که صاحب یکی از گسترده ترین ماشینهای جنگی منطقه است و بیش از یک میلیون نفر نیروی سازمان یافته نظامی دارد، می تواند به سادگی جلو گسترش آتش سوزی اخیر را بگیرد. این تنها یک نمونه از تبهکاری آشکار رژیم جمهوری اسلامی در قبال محیط زیست ایران و در قبال زندگی امروز و نسلهای فردای آن است. بدون تلاش برای رهایی از دست این رژیم، امیدی به تامین یک زندگی انسانی، آسوده و مرفه و بهرمندی از یک محیط زیست سالم نمی رود.

آتش سوزی های گسترده و پراکنده در روزهای اخیر، هزاران هکتار از جنگل های رشته کوه های زاگرس در استان های غربی و جنوب غرب ایران را از بین برده است. تصاویر انتشار یافته نشان می دهند که داوطلبان محلی و تعداد محدودی از کارمندان جنگلبانی، در گوشه هایی با دستان خالی، به جنگ آتش عظیمی رفته اند که هر دم زبانه می کشد. گرمای هوا و کمبود امکانات باعث شده که مردم محلی و فعالان دفاع از محیط زیست، علیرغم تلاشهای فداکارانه، کار چندانی از دستشان بر نیاید.

آتش سوزی روز پنجشنبه هشتم خرداد در منطقه حفاظت شده خائیز واقع در کهگیلویه و بویراحمد آغاز شد و در مدت چند ساعت تمام این منطقه را در بر گرفت و سپس به سوی استان های ایلام و کردستان گسترش یافت. هزارن گونه از جانداران رو به انقراض زنده زنده در آتش سوختند. هزاران هکتار از جنگل های سر سبز و زیبای زاگرس که سرچشمه تامین هوای مطبوع این منطقه است، مراع وسیعی که رونق دامپروری به بقای آن گره خورده است، در فاصله کمتر از سه روز به سیاهی گرویدند.

راديو تلویزیون و رسانه های خبری جمهوری اسلامی با بی اعتنائی از کنار این فاجعه بزرگ زیست محیطی گذشتند و اجازه نداده اند که افکار عمومی از ابعاد واقعی آن باخبر شوند. خاموش کردن آتش در چنین ابعاد وسیعی جز با وسائل مدرن امروزی، از جمله هواپیماها و بالگردهای آبیاش مقدور نیست. سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی که هر روز در گوشه ای از ایران دست به مانورهای پرهزینه و پر سروصدا می زنند، از در اختیار گذاشتن تجهیزاتی که برای خاموش ساختن حریق در اختیار دارند، خودداری می کنند. آنها که با شنیدن کوچکترین خبری از یک تظاهرات و حرکت اعتراضی در سریعترین زمان ممکن، خود را برای سرکوب مردم معترض به محل می رسانند، در تمام چهار روز گذشته که آتش جنگل ها و مراع غرب ایران را در خود می بلعید، کوچکترین عکس العملی از خود نشان ندادند.

طی چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی بر ایران، محیط زیست این کشور متحمل بزرگترین و جبران ناپذیر ترین خسارتها شده است. این رژیم نه تنها زندگی امروز اکثریت جمعیت ایران را به تباهی کشانده است، نه تنها ایران

علیه طبقه سرمایه دار، انهدام طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی اعلام می کند و می نویسد: «کار ما در درجه اول و بیش از همه، متوجه کارگران فابریکها و کارخانهها و کارگران شهری است. سوسیال دمکراسی روس [جنبش سوسیالیستی] نباید نیروهای خود را پراکنده نماید، او باید تمام فعالیت خود را بین پرولتاریای صنعتی متمرکز کند که قابلیت بیشتری برای تحلیل ایده های سوسیال دمکراسی دارد و از لحاظ فکری و سیاسی و رشد بیشتری کرده است و از لحاظ تعداد و تمرکز خود در مراکز بزرگ سیاسی کشور، دارای اهمیت بیشتری می باشد.» (۱۷) لنین در اواخر سال ۱۹۰۴ دوباره به ژنو بازمی گردند و به همراه رفقای بلشویک خویش روزنامه بلشویکی «وپریود» یعنی به پیش! را سازمان می دهد و در این برهه جنبش کارگری بار دیگر اوج گرفته بود. به بیان کروپسکایا «وپریود» و گرایش بلشویکی با کارگران در روسیه پیوند مستقیم داشت و ماهانه بیش از ۳۰۰ نامه از کارگران دریافت می شد...

(۱) لنین، مسائل بحث انگیز حزب علنی و مارکسیست ها ۱۹۰۸ مصوبه ی ۱. ([www.k-e.com/HTML/Lenin.](http://www.k-e.com/HTML/Lenin.htm))

(۲) لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۹ <http://www.k-en.com/ken200/k27/Enhelal.pdf>

(۳) همان منبع شماره ۱.

(۴) لنین در باره مارکس و مارکسیسم، مجموعه ی آثار، جلد یک، ص ۸۲.

(۵) استولپین از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ نخست وزیر روسیه و هم زمان وزارت کشور امپراتوری تزاری را برعهده داشت. وی، برای سرکوب جنبش کارگری از سوی تزار مسئولیت یافت تا به بسیج سیاه جامه گان که به «صدهای سیاه» معروف بودند به ترور و کشتار فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی پردازد. استولپین، پس از یازده بار ترور ناموفق، سرانجام در ۱ سپتامبر ۱۹۱۱ در اپرای ملی اوکراین با شلیک گلوله های دمیتری بوگروف جوان انقلابی اوکراینی از پای در آمد. بوگروف که در صحنه قتل دستگیر شده بود ۱۰ روز بعد به چوبه دار سپرده شد.

(۶) یادها، نادرژا کروپسکایا، صص ۲-۸۱، ترجمه ز. اسعد، چاپ دوم، انتشارات پژواک، تهران ۱۳۶۱.

(۷) لنین، مجموعه آثار، صص ۱۱۸-۱۱۷.

"رومینا" قربانی مناسبات اجتماعی و فرهنگی حاکم!



به مثابه ابزار ایدئولوژیک و با یاری گرفتن از فرهنگ عقب مانده مردسالارانه به عنوان یکی از پایه های حاکمیت خود، تبعیض و نابرابری های جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونیت بخشیده و نهادینه کرده است. در ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی حقوق اولیه زنان نظیر حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق ارث، حق مسافرت، حق انتخاب لباس، حق انتخاب رشته تحصیلی و غیره لگدمال گردیده است. زنان حق معاشرت آزادانه با مردان را ندارند. رژیم با اعطای حق چند همسری به مردان و رواج دادن صیغه، چهره ای قانونی به فحشاء و خرید و فروش زن به مثابه کالا داده است. تفکیک جنسیتی در تمام ارکان جامعه و حتی در مؤسسات آموزشی به یک اصل خدشه ناپذیر تبدیل شده است. اعمال این بی حقوقی و خشونت ها تصویری عریان از جهنمی است که ترکیب سرمایه و دین در ایران برپا کرده است. در واقع این مجموعه از خشونت دولتی علیه زنان بستر مساعدی جهت گسترش خشونت علیه زنان در عرصه های مختلف حیات اجتماعی و قتل های ناموسی را فراهم ساخته است. به همین اعتبار خشونت علیه زن با همه مصائب آن یک پدیده اجتماعی است و مثل هر پدیده اجتماعی دیگر باید بستر باز تولید آن را شناخت و بر حسب ویژگی هایش به اشکالی سازمان یافته و در ابعادی اجتماعی برای مبارزه علیه آن نیروی توده زنان و مردان کارگر و زحمتکش و انسانهای آزاده و برابری طلب را بسیج کرد. نباید اجازه داد قتل رومینا به دست پدرش و تعرض مرد ۲۹ ساله به دنیای کودکانه وی امری شخصی، خانوادگی، قومی، فرهنگی و مذهبی و تلقی شوند و از پیگرد و مجازات در امان بمانند. اما اگر دست به ریشه ها ببریم جمهوری اسلامی و آن نظام طبقاتی که از آن حراست می کند عامل اصلی این جنایت هستند. از اینرو مبارزه جهت محو خشونت علیه زنان و لغو آپارتاید جنسیتی بخش جدایی ناپذیری از مبارزه ضد سرمایه داری و مبارزه علیه دولت مذهبی است. درست از این زاویه است که انهدام زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی خشونت علیه زنان و قتل های ناموسی از بستر تعرض رادیکال به رژیم سرمایه داری مذهبی حاکم در ایران و از مسیر سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی می گذرد.

را به لحاظ فرهنگی و اجتماعی به قهقرا برده اند و بستری مناسب برای وقوع چنین جنایاتی فراهم آورده اند. در یک جامعه متمدن، در جامعه ای که سطح مبارزه و آگاهی و فرهنگ عمومی مردم به جایی ارتقا یافته که فرهنگ مذهبی و مردسالارانه و کودک آزاری را در عرصه های مختلف حیات اجتماعی به عقب رانده اند، ارتباط جنسی افراد بالای ۱۸ سال با دختران زیر ۱۶ سال جرم بحساب می آید و افرادی که مرتکب چنین جرمی شوند مورد پیگرد قانونی قرار می گیرند. اما رژیم جمهوری اسلامی حتی بعد از آنکه در سال ۸۱ قانون و مقررات مربوط به سن ازدواج را بروز کرد، با اهدای حق ازدواج مردان با دختران سیزده سال و حتی زیر این سن به این تجاوز آشکار جنبه شرعی و قانونی بخشیده و آن را نهادینه کرده است.

در واقعه اخیر رومینا به علت نافرمانی، به روایت مردسالارانه "" به دلیل ننگین کردن شرافت خانواده "" به قتل می رسد. پدر بجای اینکه از دخترش در برابر مردی مجرم که به دنیای کودکانه اش تعرض کرده حمایت کند، با قربانی کردن دوباره این قربانی می خواهد لکه ننگ را از خانواده پاک کند. در اینجا خود قاتل هم که این جنایت هولناک را انجام می دهد، قربانی ساختارهای طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی حاکم است. قتل ناموسی که یکی از شنیع ترین جلوه های خشونت علیه زنان در جامعه سرمایه داری است به نحوی برجسته موقعیت فرودست زنان در این نظام طبقاتی را نشان می دهد. خشونت علیه زنان حتی در شکل شنیع آن یک پدیده جهانی و فراملی است و محدود به جوامع اسلام زده نیست.

اما در جامعه ای مانند ایران که در آن دین و سرمایه و قوانین شرع اسلامی با حاکمیت سرمایه داری در هم آمیخته اند و زنان قانونا جنس دوم بحساب می آیند، خشونت علیه زنان و قتل های ناموسی ابعاد هولناک تری به خود می گیرند. این رژیم با بهره گیری از دین اسلام

رومینا اشرفی دختر ۱۳ ساله از اهالی روستای "سفید سنگان لمیر" از توابع آستارا در روز اول خرداد به خاطر فرار با مرد ۲۹ ساله طعمه داس پدر واقع شد و به قتل رسید. اینبار نیز قاتل سر دختر نوجوان را برید تا برای همیشه " لکه ننگ را از شرافت خانواده پاک کند". بنا به گزارش ها رومینا به دلیل مخالفت پدرش با ازدواج او و مرد "مورد علاقه اش" به همراه وی از خانه فرار می کند. اما بعد از فرار و در پی پیگیری خانواده پلیس آنها را دستگیر می کند. پلیس "بهمن خاوری" مرد ۲۹ ساله که رومینا را اغفال کرده و از خانه فراری داده بعد از بازجویی تبرئه و آزاد می کند. به گفته شاهدان عینی رومینا که حدس می زد چه سرنوشتی در انتظارش است از بازگشت به خانه می ترسید و حتی التماس کرده بود او را به پدرش تحویل ندهند؛ اما قاضی طبق قوانین جمهوری اسلامی او را به پدرش تحویل می دهد. قاتل بعد از انجام این قتل شنیع بازداشت شده است. اما مطابق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی تنها با پرداخت دیه آزاد می شود. مطابق این ماده قانون مجازات اسلامی "پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و تنها به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد". با اینحال حسن روحانی در جلسه صبح چهارشنبه هفتم خرداد هیئت دولت در اوج وقاحت ضمن ابراز تأسف از خشونت خانگی در تالش، دستور تسریع در رسیدگی به لوایح منع خشونت را صادر کرد. در این فاجعه دلخراش فقط پدری که داس مرگ بر گردن دخترش نهاده و دستانش را به خون فرزندش آغشته کرده مقصر نیست. آن مرد ۲۹ ساله که به خود حق داده به دنیای کودکانه رومینا تعرض کند و وی را باصطلاح "عاشق" و فریفته خود کند و فراری دهد، آن ساختار طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیک و قوانینی که پلیس و دستگاه قضائی را مأمور کرده مرد متجاوز و کودک آزار را تبرئه و آزاد کنند و رومینای ترسان و بیدفاع را به پدرش تحویل دهند، آن فرهنگ عقب مانده مذهبی و فرهنگ فرتوت مردسالارانه که این نوع جنایات فجیح را در دامن خود خلق می کنند، همه و همه مقصراند. در این واقعه همه این ساختارها و ناهنجاری های اجتماعی دست به دست هم داده اند تا این قتل شنیع انجام گیرد. جمهوری اسلامی و روحانی ها بیش از چهل سال است تا جایی که توانسته اند این جامعه

سوسیالیسم بدیل رهایی بخش مردم استثمار شده و ستمدیده!

پیشروی خود، در گام نخست رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون می کند. ماشین دولتی موجود را همراه با کلیهی ارگانهای سرکوب آن درهم می شکند و حکومت شوراهای مردم را برقرار می سازد. حکومت شورائی وسیع ترین آزادی های بدون قید و شرط سیاسی را تأمین و تضمین می نماید. با اجتماعی کردن مالکیت بر وسائل تولید، همه ظرفیتهای اقتصادی و اجتماعی موجود در جامعه ایران را با برنامه و نقشه مند، به کار می گیرد. با رفع بیگانگی انسانها بر محصول کارشان، خلاقیت و توانائی توده های آزاد و حاکم بر سرنوشت خود را شکوفا می سازد. رفع نیازهای مردم، تأمین زندگی مرفه و شایسته انسان به هدف تولید تبدیل می شود. بدین ترتیب شکوفائی و توسعه اقتصادی واقعی ممکن می گردد، بازده کار با سرعتی غیر قابل تصور افزایش خواهد یافت، خدمات و محصولات مورد نیاز مردم در مقیاس انبوه برای رفع نیازهای مادی و معنوی انسانها تولید می شوند. مردم از امکانات یکسان و فراوان برای رشد استعداد و توانائی های فردی برخوردار خواهند بود و توانائی های فردی شکوفا میشوند، در چنین جامعه های آزادی و رفاه هر فرد شرط آزادی و رفاه همگان خواهد بود، مبارزه برای بقای فردی خاتمه می یابد و انسان ها به شرایط واقعا انسانی قدم می گذارند.

در نظام اجتماعی سوسیالیستی کار از یک اجبار برای مزد و امرار معاش، به امری داوطلبانه تبدیل می شود، که صرفا بر اساس درک وظیفه و پاسخگویی به نیاز اجتماعی انجام میگردد. تکنولوژی و پیشرفتهای علمی که در چنگال رقابت سرمایه داری به بند کشیده شده اند، از نهان خانه مراکز تحقیقی وابسته به بنگاههای اقتصادی رقیب آزاد می گردند و در همراهی با پیشرفت های جهانی دانش، سرعت خیره کننده ای به خود خواهند گرفت. جامعه سوسیالیستی با اشکال نابرابریها و تبعیضها نظیر ستمگری زن و ستمگری ملی بیگانه خواهد بود. تبعیض جنسی و تنگ نظری ملی و نژادی جای خود را به همبستگی انسانی خواهد داد. تحقق چنین جامعه ای، خیال پردازی و تصور مدینه فاضله آرمانی نیست. حرکتی در سیر تحول مادی تاریخ بشر است. نیروی اجتماعی و امکانات مادی تحقق آن فراهم آمده است. اما برای تسریع در برقراری آن باید آستین ها را بالا زد.

عوامل باید گسترش نگران کننده اپیدمی کرونا تاثیر رکود اقتصادی جهان در دوره پسا کرونا بر اقتصاد ایران را نیز اضافه کرد.

اما جمهوری اسلامی از جمله رژیم هائی است که به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک وبه دلیل تناقضات درونی آن، نتوانسته است صفوف بورژوازی ایران را متحد سازد، از اینرو می بینیم که طیف وسیعی از اپوزسیون مدافع نظام سرمایه داری نیز در مقابل این رژیم شکل گرفته است. اپوزسیونی که به نوبه خود برای از میان برداشتن این رژیم تلاش می کند. در حالی که مبارزات اجتماعی و فاکتورهای سیاسی، اقتصادی دخیل در اوضاع ایران، دورنمای بقای جمهوری اسلامی را تیره و تار کرده است، تقلائی بخش های مختلف این اپوزسیون برای شکل دادن به آلترناتیو مورد نظر خود نیز در جریان است. اما با نگاه به برنامه های اقتصادی و اجتماعی آنها، به روشنی می توان دریافت که هیچکدام از بخشهای این اپوزسیون، که بسیار هم پراکنده و نامتحد هستند، راه حل واقعی برای پایان دادن به فلاکت اقتصادی توده ها و حتی برای تأمین توسعه اقتصادی مورد نظر خود نیز ندارند. راه حل این نیروها، در پاسخ به شرایط کنونی، شناخته شده و تاحدود زیادی جهانی است. این "راه حل" اقتصادی چیزی جز: "سپردن اداره اقتصاد کشور به دست مدیران تکنوکرات"، "عادی سازی مناسبات با دولتهای غربی"، "رفع موانع سیاسی بر سر راه ادغام بیشتر سرمایه داری ایران در بازار جهانی"، "اجرای برنامه های اقتصادی نئولیبرالی متکی بر بازار آزاد در داخل کشور" و در بهترین حالت هم "مبارزه با فساد" است، که در توانائی آنها در این مورد اخیر تردید جدی وجود دارد. این نوع نسخه ها برای حل بحران اقتصادی سرمایه داری ایران در حالی پیچیده می شود که مشابه آن در بسیاری از کشورها در نقاط مختلف جهان، عملی شده اند و نهایتا چیزی جز ادامه وضع موجود و گسترش فقر و نابرابری های اجتماعی به بار نیاورده اند.

در چنین شرایطی است که ما تاکید می کنیم، سوسیالیسم تنها بدیلی است که می تواند افق رهایی را به روی کارگران و توده های مردم محروم ایران بگشاید. بدیل سوسیالیستی بر مبانی عینی و عملی واقع بینانه ای استوار است و نیروی اجتماعی متحقق کننده آن، یعنی کارگرانی که اکثریت محرومان و ستمدیدگان و آزادیخواهان جامعه را با خود همراه کرده اند وجود دارد. آلترناتیو سوسیالیستی در مسیر

نابسامانی اوضاع اقتصادی ایران روز بروز گسترش می یابد. صندوق بین المللی پول در آخرین گزارش خود درباره وضعیت و دورنمای اقتصاد جهانی گفته است که "اقتصاد ایران برای سومین سال متوالی کوچک می شود و نرخ رشد اقتصادی این کشور در سال ۲۰۲۰ به منفی ۶ درصد سقوط خواهد کرد." ارزش پول ایران به پائین ترین سطح در سالهای اخیر سقوط کرده است. درآمد حاصل از فروش نفت که اصلی ترین منبع تأمین بودجه رژیم ایران است، به صفر نزدیک شده است. صدها کارخانه و موسسه تولیدی و خدماتی ورشکست شده و یا در آستانه ورشکستگی قرار دارند. آمار بیکاران به سرعت افزایش می یابد. مایحتاج زندگی مردم از مسکن گرفته تا خورد و خوراک روزانه و دیگر نیازمندیهای اساسی با سرعت سرسام آوری گران می شوند. ابزارهای تولید و خدمات آنچنان کهنه و فرسوده شده اند که نه توان از نو بنا کردن آنها وجود دارد و نه توان تعمیر آن، تازه اگر قطعات یدکی آنها هم پیدا شود، مقرون به صرفه نخواهد بود. سرمایه دارانی ایرانی، حتی آنها که مشمول تحریم ها هم نمی شوند، حاضر نیستند صدها میلیارد دلار سرمایه کلانی را که از قبل صادر کردن محصولات پتروشیمی و تولیدات غیر نفتی و غیره بدست آورده اند، به ایران باز گردانند. آنها این سرمایه ها را در بانکهای خارجی خوابانده اند و یا با آن به تجارت در بیرون مرزهای ایران مشغول هستند. دانشگاهها و مراکز پرورش نیروی متخصص، که از ارکان استراتژیک توسعه اقتصادی سرمایه داری هستند، از دانش و تخصص تهی شده اند. در چنین شرایطی حتی اگر تحریم های بین المللی نیز برداشته شوند، بوروکراسی دولتی و فساد مالی و اداری چنان تاروپود این رژیم را در هم تنیده است، که هر پروژه ای برای بهبود این وضعیت را در خود هضم می کند و به رنگ خود در می آورد. این بدان معنی است که اگر چنانچه تحریم ها نیز برداشته شوند، جمهوری اسلامی فاقد سیستم نهادینه شده و کارائی است که بتواند درآمدهای حاصله را به وسیله ای برای خروج از بحران تبدیل کند. نظام اقتصادی ایران بین دو سیستم اقتصاد بازار و اقتصاد دولتی تقسیم شده است. سپاه پاسداران به مثابه دولتی که بخش اعظم بنگاههای اقتصادی و مالی را در کنترل دارد، به دولت رسمی پاسخگو نیست، این دوگانگی و تناقضات ناشی از آن نیز بر تشدید شرایط بحرانی در ایران دامن زده است. به همه این



یادی از دنیز گزمیش

بنویس، دانشجو! و می پرسد:
- به دادگاه اعتماد داری؟
- نه به هیچ روی، به دادگاهتان اعتمادی ندارم . در بیرون از سالن دادگاه ما را با چماق کتک می زنند و ستمی که در اینجا بر ما روا می دارید و دادگاهتان به همه ای اینها چشم می بندد، من به چنین دادگاهی مطلقاً اعتماد ندارم. از اینکه دادگاه در چنین جایی برگزار شده است، شرم دارم. ما بدون هیچ چشم داشتی و با تمامی وجود برای خلق ترکیه و استقلال حاکمیت آن مبارزه می کنیم. به همین هدف از مرگ هراسی نداریم.
زنده باد استقلال ترکیه!
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم!
زنده باد اتحاد خلق های ترک و کرد!
زنده باد کارگران و دهقانان!
مرگ بر امپریالیسم!

دنیز گزمیش و همزمانش: حسین اینان و یوسف آسلان به دار آویخته شدند.



خلق در ترکیه» می پردازد.
ماهر چایان رهبر جبهه حزبی آزادیبخش خلق ترکیه (THKP-C)، در ۳۰ مارس ۱۹۷۲ در قزل دره در استان توقات در ناحیه نیکسار، در نزدیکی آتاکوی به همراه نه نفر از همزمان به هنگام ورود سربازان ارتش ترکیه در نبرد قزل دره جانباخت.

دفاعیات دنیز گزمیش و رفقاییش در دادگاه نظامی ترکیه یادآور دفاعیات کرامت الله دانشیان در سال ۱۳۵۳ در دادگاه نظامی شاه در ایران است:
رئیس دادگاه می پرسد:



۲۸ فوریه ۱۹۴۷ در سیواس زاده شد و در ۶ ماه می ۱۹۷۲ در ترابوزن در کنار دریای سیاه، بر فراز دار، جاودانه شد.
وی دوران آموزشی را در شهرهای مختلف ترکیه گذراند. دنیز گزمیش بیشتر کودکی خود را در شهر سیواس گذراند، جایی که پدر و مادرش نیز در آن شهر زیسته بودند. در دانشگاه استانبول، دانشجوی حقوق و از رهبران جنبش دانشجویی، بنیان گذار جنبش پارتیزانی و ارتش رهایی بخش خلق ترکیه. او در اعتراض های دانشجویی بارها دستگیر و شکنجه شد. در آخرین سال های ۱۹۶۰ همانند علی صفایی فراهانی فرمانده جنبش چریکی در سیاهکل (۱۳۴۹ بهمن)، به فلسطین می رود و بنا به وظیفه ای انترناسیونالیستی، دوش به دوش مبارزین فلسطینی به مبارزه می پردازد. دنیز گزمیش در بازگشت مخفیانه به ترکیه به همراهی مبارزینی همانند ماهر چایان، ابراهیم کاپاک کایا... به سازماندهی گروهی سوسیالیست و پارتیزان «ارتش رهای بخش

